

DOI: 10.20241403/CRPS.2507.1053.3.6.4

## واکاوی تأثیر زمینه‌های تروماتیک بر سیاست خارجی ایران

## نسبت به روسیه

مرتضی اسمعیلی<sup>۱</sup> | کسری زمانی<sup>۲</sup>

شماره ۳(۶)

سال ۲

فصل پاییز ۱۴۰۴

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۴/۰۴/۱۶

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۴/۰۵/۲۰

صص: ۶۵-۱۰۱



## چکیده

سیاست خارجی ایران در قبال روسیه همواره تحت تأثیر لایه‌های پیچیده‌ای از تعاملات تاریخی، تنش‌های سیاسی و تحولات ژئوپلیتیکی بوده است. این مقاله بر ضرورت بازاندیشی در سیاست خارجی ایران از طریق بازتعریف هویت و منافع ملی در چارچوبی منعطف‌تر و فراتر از الگوهای سنتی با بهره‌گیری از چارچوب نظری سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل، به بررسی نقش حافظه تاریخی، هویت ملی و تجربه‌های تروماتیک در شکل‌گیری گفتمان سیاست خارجی ایران نسبت به روسیه می‌پردازد. سازه‌انگاری، برخلاف رویکردهای واقع‌گرایانه که سیاست خارجی را صرفاً تابع منافع مادی می‌دانند، بر اهمیت معنا، هنجارها و برساخت‌های اجتماعی در کنش بین‌المللی تأکید دارد. سؤال اصلی پژوهش این است که چگونه تجربه‌های تروماتیک تاریخی بر شکل‌گیری گفتمان سیاست خارجی ایران نسبت به روسیه اثر گذاشته‌اند؟ فرضیه تحقیق بر آن است که روایت‌های تاریخی منفی و آسیب‌های روان‌شناختی ناشی از مداخلات روسیه نظیر جنگ‌های جهانی، قرداد بیست ساله، بدبینی نسبت به کمونیسم، موضع‌گیری روسیه در مالکیت ایران بر جزایر سه گانه، عدم استفاده از حق وتو و نیروگاه اتمی بوشهر و تقسیم آب دریای کاسپین، در قالب گفتمان‌های بی‌اعتمادی و الگوهای رفتاری محافظه‌کارانه، به تولید نوعی سوءظن مزمن و احتیاط راهبردی در سیاست خارجی ایران منجر شده‌اند. یافته‌های این پژوهش که با رویکردی توصیفی-تحلیلی صورت گرفته است نشان می‌دهد که سیاست خارجی ایران را نمی‌توان صرفاً با تکیه بر ملاحظات ژئوپلیتیکی و اقتصادی تحلیل کرد، بلکه باید آن را در چارچوب پویایی‌های هویتی و سازه‌های تاریخی مورد تفسیر قرار داد. بازتولید مستمر روایت‌های منفی از گذشته، نقشی محوری در شکل‌دهی به نگرش‌های نخبگان و سیاست‌گذاری‌های رسمی ایفا کرده و بر ضرورت بازاندیشی در الگوهای ادراکی سیاست خارجی ایران دلالت دارد.

**کلمات کلیدی:** سیاست خارجی ایران، روسیه، سازه‌انگاری، تروما، هویت ملی، سیاست خاطره.

<sup>۱</sup> استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران (نویسنده مسئول). [esmaeili2017@shirazu.ac.ir](mailto:esmaeili2017@shirazu.ac.ir)

<sup>۲</sup> دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه شیراز، شیراز، ایران. [mr.zamani80@gmail.com](mailto:mr.zamani80@gmail.com)



## مقدمه

سیاست خارجی مهم‌ترین وجه زندگی اجتماعی-سیاسی ملت‌ها و کشورها به شمار می‌رود؛ چراکه بقا و حیات آن‌ها به سیاست خارجی بستگی دارد. از این رو تلاش برای درک و فهم ماهیت و رفتار سیاست خارجی کشورها یکی از دلمشغولی‌های فکری و ذهنی محافل علمی و دانشگاهی است، به گونه‌ای که حوزه مطالعاتی تحلیل سیاست خارجی جهت پاسخگویی به این کنجکاو و دل‌نگرانی تأسیس و توسعه یافته است. تحول و تکامل این رشته، مطالعات گسترده و رویکردهای نظری متنوع و متعددی را در متن و بطن خود پرورده و پرداخته است. هدف و مقصد همه تلاش‌های فکری و کنش‌های معرفتی، واکاوی ماهیت و واگرایی رفتار کشورها در عرصه بین‌المللی است (Dehghani Firoozabadi, 2014: 1). سیاست خارجی دارای تعاریف متعددی است، کی جی هاستی<sup>۱</sup> در تعریف سیاست خارجی به اقدامات یک دولت در قبال محیط خارجی و شرایط داخلی موثر بر اقدامات مزبور می‌پردازد و سیاست خارجی را در برگیرنده مقاصد و ارزش‌ها می‌داند، به نظر او کسانی که از طرف یک جامعه تصمیم می‌گیرند این عمل را بدان خاطر انجام می‌دهند که محیط داخلی و خارجی را دگرگون سازند یا آن را حفظ کنند و یا قواعد و ساختارها را که به یک مجموعه خاص روابط مربوط می‌شود، تنظیم نمایند. در تعریف دیگر از سیاست خارجی آمده که مفهوم سیاست خارجی در یک کشور به تدوین، اجرا و ارزیابی تصمیم‌گیری‌هایی که از دیدگاه خاص همان کشور جنبه برون مرزی دارد، اهداف ملی که کشورها در صدد رسیدن به آن‌ها هستند و ابزار دستیابی به آن‌ها مربوط می‌شود (Holsti, 1983:1).

درک رفتار سیاست خارجی کشورها، در فضای پیچیده روابط بین‌الملل معاصر، نیازمند نگاهی فراتر از پارادایم‌های کلاسیکی است که صرفاً به تحلیل منافع مادی، موازنه قدرت و محاسبات ژئوپلیتیکی می‌پردازند. در دهه‌های اخیر، توجه روزافزونی به عناصر غیرمادی مانند هویت، حافظه تاریخی، هنجارهای فرهنگی و احساسات جمعی در تحلیل سیاست خارجی جلب شده است (Bleiker, 2001: 514). در این چارچوب، مفهوم «تروما» به عنوان یکی از متغیرهای کمتر شناخته شده اما تأثیرگذار، جایگاهی فزاینده یافته است. تروما در این جا نه صرفاً به معنای تجربه‌ای فردی از رنج یا آسیب، بلکه به عنوان تجربه‌ای جمعی و تاریخی درک می‌شود که در حافظه ملت‌ها نهادینه

<sup>1</sup> Holsti

<sup>2</sup> Trauma

شده و از طریق زبان، روایت، نهاد و گفتمان به نسل‌های بعدی منتقل می‌گردد (Edkins, 2003: 4-6).

مطالعه سیاست خارجی ایران در قبال روسیه، به‌ویژه از منظر تاریخی، بستر مناسبی برای تحلیل مفهوم تروما و پیامدهای آن فراهم می‌کند. از معاهدات گلستان و ترکمانچای در دوره قاجار گرفته تا اشغال ایران توسط ارتش سرخ در جنگ جهانی دوم و حتی مواضع متناقض و بعضاً فرصت‌طلبانه روسیه در دوره جمهوری اسلامی، خاطره‌ای پرتنش و زخم‌خورده از روابط با روسیه در حافظه جمعی ایرانیان حک شده است (Abrahamian, 2008: 42-45; Keddie, 2003: 161). این خاطرات تاریخی، از طریق نخبگان سیاسی، رسانه‌ها، متون درسی و حتی سیاست‌های رسمی بازتولید شده و به گفتمان‌های معاصر سیاست خارجی شکل داده‌اند.

پژوهش حاضر با الهام از چارچوب نظری سازه‌نگاری<sup>۱</sup> در روابط بین‌الملل تلاش می‌کند تا رابطه میان حافظه تاریخی تروماتیک و گفتمان سیاست خارجی ایران نسبت به روسیه را تحلیل کند. نظریه پردازانی چون ونت<sup>۲</sup> (Wendt, 1999: 385-388)، چکل<sup>۳</sup> (Checkel, 1998: 340) و هوف<sup>۴</sup> (Hopf, 2002: 3-6) بر این باورند که هویت، معنا و ادراک از «دیگری»، مؤلفه‌هایی اساسی در رفتار بازیگران بین‌المللی هستند و می‌توانند قدرتی معادل یا حتی بیشتر از عوامل مادی در تعیین کنش‌های سیاسی داشته باشند. سازه‌نگاری با رد دیدگاه‌های مطلق‌گرایانه واقع‌گرایی، نشان می‌دهد که چگونه گفتمان‌ها، هنجارها و حافظه‌های تاریخی، واقعیت سیاسی را برمی‌سازند. در این چارچوب، ایران در مواجهه با روسیه، نه فقط بر اساس محاسبه سود و زیان استراتژیک، بلکه تحت تأثیر برداشت‌های تاریخی، گفتمان‌های امنیتی و تجربه‌های اجتماعی خود عمل می‌کند. مطابق با تحلیل سازه‌نگارانه، این نوع بازنمایی‌ها بخشی از فرایند اجتماعی شدن بازیگران بین‌المللی‌اند؛ فرایندی که در آن معانی، هویت‌ها و اهداف سیاسی نه فقط بازتابی از جهان خارج، بلکه محصول تعاملات متقابل، روایت‌های تاریخی و ساخت‌های گفتمانی هستند (Zehfuss, 2002: 22; Checkel, 1998: 326).

در این میان، سؤال اصلی پژوهش آن است که چگونه تجربه‌های تروماتیک تاریخی بر شکل‌گیری گفتمان سیاست خارجی ایران نسبت به روسیه اثر گذاشته‌اند و فرضیه تحقیق بر این

<sup>1</sup> Constructivism

<sup>2</sup> Alexander wendt

<sup>3</sup> Checkel

<sup>4</sup> Hopf

پیش‌فرض استوار است که روایت‌های تاریخی منفی و آسیب‌های روان‌شناختی ناشی از مداخلات روسیه، که در قالب نمودار آورده شده و یافته‌های پژوهش هستند باعث ایجاد گفتمان‌های بی‌اعتمادی و الگوهای رفتاری محافظه‌کارانه، سیاست خارجی ایران را به سوی سوءظن مزمن و احتیاط راهبردی سوق خواهند داد.

این پژوهش با رویکردی توصیفی-تحلیلی انجام شده است. داده‌های تحقیق شامل متون تاریخی، مواضع رسمی، سخنرانی‌های نخبگان سیاسی و بازنمایی‌های رسانه‌ای از روسیه در ایران هستند. تحلیل این داده‌ها بر اساس مفاهیم کلیدی سازه‌نگاری مانند دیگری‌سازی، حافظه تاریخی و معنا، انجام می‌شود تا نشان داده شود چگونه گفتمان‌ها شکل گرفته و در طول زمان تثبیت شده‌اند (Fairclough, 1995: 2; Van Dijk, 1998: 28-31).

از دوران جنگ‌های جهانی تاکنون، روابط ایران و روسیه (اعم از شوروی سابق و فدراسیون روسیه) همواره متأثر از موازنه‌جویی ساختاری، منافع ژئوپلیتیکی و اقتضائات بین‌المللی بوده است. در خلال جنگ جهانی دوم، اشغال شمال ایران توسط نیروهای شوروی و بحران آذربایجان (۱۹۴۶) موجب شکل‌گیری بی‌اعتمادی عمیق در ذهنیت سیاست‌گذاران ایرانی شد. با آغاز جنگ سرد، ایران در چارچوب سیاست مهار آمریکا، به تدریج در مدار غرب قرار گرفت و اتحاد شوروی را تهدیدی ایدئولوژیک و امنیتی تلقی کرد. با پیروزی انقلاب اسلامی، گرچه گفتمان ضدغربی موجب نوعی گشایش نسبی در روابط تهران-مسکو شد، اما اختلافات ایدئولوژیک و تهاجم شوروی به افغانستان، موجب تنش مجدد گردید. پس از فروپاشی شوروی، روابط دو کشور وارد مرحله‌ای عمل‌گرایانه شد که در آن، همکاری‌های دفاعی، هسته‌ای و منطقه‌ای (به‌ویژه در سوریه و قفقاز) بر مبنای منافع متقابل شکل گرفت. در سال‌های اخیر، تقارن استراتژیک ناشی از فشارهای غرب (تحریم‌های ایالات متحده و ناتو) سبب همگرایی تاکتیکی بیشتری میان تهران و مسکو شده، اما روابط همچنان در چارچوبی نامتقارن، محتاطانه و مبتنی بر محاسبه‌ی هزینه-فایده باقی مانده است.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که سیاست خارجی ایران نسبت به روسیه، به گونه‌ای فزاینده تحت تأثیر گفتمان‌های تروماتیک است که در حافظه جمعی ملت ایران تثبیت شده‌اند. این گفتمان‌ها به‌مثابه منشوری ادراکی عمل کرده، ادراک تصمیم‌گیران را از روسیه محدود ساخته و امکان اعتمادسازی متقابل را کاهش داده است. این امر منجر به بازتولید سیاستی محافظه‌کارانه، بی‌اعتماد و تدافعی شده است. در نتیجه، بازاندیشی در مبانی هویتی و گفتمانی سیاست خارجی، شرط لازم برای خروج از چرخه بی‌اعتمادی و تحقق سیاست خارجی فعال‌تر و متوازن‌تر خواهد بود.

در ادامه این مقاله، ابتدا به مرور ادبیات نظری و پیشینه تجربی پژوهش‌های مرتبط پرداخته می‌شود. سپس چارچوب نظری سازه‌انگاری به تفصیل معرفی و روش‌شناسی تحقیق توضیح داده خواهد شد. در بخش بعدی، یافته‌های پژوهش یا رویکردی توصیفی-تحلیلی ارائه می‌شود و در پایان، نتیجه‌گیری بر پایه تحلیل نظری و مفهومی صورت خواهد گرفت.

## ۱- ادبیات و پیشینه پژوهش

حمیرا مشیرزاده (۱۴۰۱) در مقاله روایت‌های تروماتیک، احساسات و سیاست خارجی: فرضیه‌هایی نظری با توجه به تجربه تاریخی ایران، تلاش می‌کند با تکیه بر رویکردهای نظری جدید، به‌ویژه سازه‌انگاری و مطالعات احساسات، چارچوبی برای تحلیل نقش ترومای تاریخی و احساسات جمعی در شکل‌گیری سیاست خارجی ارائه دهد. این پژوهش سهم مهمی در معرفی مفهوم تروما در ادبیات فارسی روابط بین‌الملل دارد. اما مقاله در سطحی نظری و مفهومی باقی می‌ماند و فاقد پیاده‌سازی عملی چارچوب پیشنهادی در مطالعه موردی مشخص است. همچنین، به‌طور مستقیم به روابط ایران و روسیه به‌عنوان مصداق تروماتیک پرداخته و در نتیجه، کاربرد چارچوب نظری در یک بافت خاص را نشان نمی‌دهد. در این زمینه، پژوهش حاضر با تمرکز بر روابط ایران و روسیه به‌عنوان بستری تاریخی-روایی با بار احساسی منفی، کوشیده تا آن چارچوب نظری را در یک مطالعه گفتمانی مشخص به کار گیرد و از سطح نظری صرف فراتر رود.

فرشاد رومی (۱۳۹۹) در مقاله بازشناسی جایگاه روسیه در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، جایگاه روسیه در سیاست خارجی ایران پس از انقلاب اسلامی بر پایه واقع‌گرایی نوکلاسیک بررسی و تعامل میان ساختار نظام بین‌الملل و ساختار داخلی نظام سیاسی ایران تبیین کرده است. نویسنده نشان می‌دهد که روابط دو کشور تحت تأثیر فشارهای بیرونی و ملاحظات نخبگان داخلی قرار دارد. این تحقیق بر ابعاد نهادی و ساختاری تمرکز دارد و نقش روایت‌های تاریخی، ادراکات ذهنی و حافظه جمعی در شکل‌گیری سیاست خارجی ایران نسبت به روسیه را نادیده می‌گیرد. همچنین، فاقد هرگونه پرداخت به تحلیل زبان، گفتمان یا احساسات سیاسی است. در مقابل، تحقیق حاضر تلاش می‌کند با بهره‌گیری از چارچوب سازه‌انگاری و روش توصیفی-تحلیلی، لایه‌های پنهان‌تری از سیاست خارجی ایران را از طریق واکاوی ترومای تاریخی و بازنمایی روسیه در گفتمان رسمی و نخبگانی آشکار سازد.

آقاحسینی و همکاران (۱۳۹۲) در مقاله سیاست خارجی روسیه در بحران سوریه از منظر سازه‌انگاری، سیاست خارجی روسیه در بحران سوریه با استفاده از نظریه سازه‌انگاری تحلیل کرده‌اند. نویسندگان نشان می‌دهند که هویت تاریخی روسیه، نقش آفرینی بین‌المللی و درک این کشور از نظم جهانی، نقش کلیدی در جهت‌گیری سیاست آن در قبال سوریه ایفا می‌کند. با وجود نوآوری نظری مقاله، تمرکز آن صرفاً بر سیاست خارجی روسیه است و هیچ توجهی به ادراک تاریخی یا گفتمان شکل گرفته در ایران نسبت به روسیه ندارد. همچنین، کاربرد سازه‌انگاری در این تحقیق محدود به مفاهیم کلی هویت و نظم است و فاقد تحلیل گفتمان یا تمرکز بر تروما به‌عنوان متغیری سازه‌مند است. در مقابل، پژوهش حاضر، سازه‌انگاری را با رویکرد گفتمانی تلفیق کرده و در چارچوبی بومی شده، به تحلیل ادراک تاریخی ایران از روسیه در بستری تروماتیک می‌پردازد که در تحقیقات پیشین غایب بوده است.

آدامز و همکاران<sup>۱</sup> (۲۰۲۴) در مقاله دولت‌ها چگونه خاطرات گذشته را مرور می‌کنند؟ ایجاد روابط از طریق روایت‌های پیوند دهنده<sup>۲</sup>، بر مبنای مطالعات روایتی نشان می‌دهد که چگونه دولت‌ها از پیوند روایی برای خلق مشروعیت، هم‌دلی تاریخی و انسجام سیاسی استفاده می‌کنند. نویسندگان با مطالعه چند مورد تطبیقی اروپایی، فرآیند به‌کارگیری خاطرات مشترک برای هم‌سویی راهبردی را مدل‌سازی کرده‌اند. اما تحلیل عمده‌تأثیر روایت‌های همسو تمرکز دارد و به روایت‌های خصمانه یا تروماتیک اشاره‌ای نمی‌شود. همچنین، حوزه جغرافیایی مقاله به اروپا محدود است و زمینه‌های غیرغربی یا پساکولونیال را نادیده می‌گیرد. در حالی که پژوهش حاضر از سوی دیگر طیفی از حافظه تاریخی حرکت می‌کند: نه خاطرات وحدت‌آفرین، بلکه روایت‌های تروماتیک و زخم‌خورده که سیاست خارجی را به سمت بی‌اعتمادی، تدافعی بودن و سوءظن مزمن سوق می‌دهند.

جید مک‌گلین<sup>۳</sup> (۲۰۲۴) در مقاله حافظه‌ی غیرلیبرال فراملی: صورت‌بندی‌ها و بهره‌برداری‌های تاریخی روسیه در خارج از کشور، با تحلیل ساختار حافظه‌سازی تاریخی روسیه<sup>۴</sup> توضیح می‌دهد که چگونه این کشور از ابزارهای روایت‌سازی غیرلیبرال برای اعمال نفوذ فرامرزی استفاده می‌کند. تمرکز اصلی او بر این است که حافظه تاریخی به صورت ابزاری ژئوپلیتیکی در سیاست خارجی روسیه عمل می‌کند. مقاله به بازنمایی روسیه از گذشته تاریخی می‌پردازد؛ اما به واکنش یا

<sup>۱</sup> Tracy Adams, Gadi Heimann, Zohra Kampf

<sup>۲</sup> How do states reminisce? Building relations through bonding narratives

<sup>۳</sup> Jade Meglynn

<sup>۴</sup> Illiberal Memory across Borders: Russian Conceptualizations and Uses of History Abroad

درونی‌سازی این گفتمان‌ها توسط کشورهای هدف، به‌ویژه ایران، اشاره‌ای ندارد. تحلیل به سطح صدور معنا محدود شده و تعامل دوسویه و فرایندهای بازتفسیر غایب است. در مقابل تحقیق حاضر تلاش می‌کند به‌جای بررسی صدور گفتمان، بر واکنش و تفسیر ایران از تجربه‌های تاریخی با روسیه تمرکز کند و با تلفیق نظریه سازه‌انگاری و رویکردی توصیفی-تحلیلی، این پژوهش حافظه تاریخی را نه به‌عنوان ابزاری در دستان روسیه، بلکه به‌عنوان «میراث زخم‌خورده» بازمانده در ذهنیت و زبان سیاست خارجی ایران بررسی می‌کند.

میلر<sup>۱</sup> (۲۰۲۴) در مقاله فرهنگ حافظه جهانی در شک و تردید<sup>۲</sup>، تغییرات بنیادین در فرهنگ حافظه جهانی را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که حافظه تاریخی در نظام‌های سیاسی معاصر، از ابزاری برای بازاندیشی گذشته به ابزاری برای ساخت قدرت مشروعیت‌بخش بدل شده است. او بر این نکته تأکید دارد که قدرت‌های سیاسی، حافظه جمعی را برای تولید انسجام هویتی و امنیت هستی‌شناختی در مواجهه با چالش‌های نظم بین‌الملل به کار می‌گیرند. اما مقاله در سطح کلان نظری باقی می‌ماند و فاقد مطالعه موردی مشخص (به‌ویژه در فضای غرب آسیا) است. همچنین، تأثیر حافظه تاریخی بر سیاست خارجی در قالب گفتمان رسمی کشورها (مانند ایران) تحلیل نمی‌شود. در حالی که مقاله میلر حافظه تاریخی را در بستر نظم جهانی تحلیل می‌کند، تحقیق حاضر آن را در زمینه‌ای بومی و خاص (روابط ایران و روسیه) با بهره‌گیری از رویکرد توصیفی-تحلیلی واکاوی می‌کند و نشان می‌دهد چگونه ترومای تاریخی ایران از روسیه، در قالب گفتمان سیاست خارجی بازتولید می‌شود؛ مسأله‌ای که در مقاله میلر کاملاً غایب است.

## ۲- چارچوب نظری

در رویکرد سازه‌انگاری، سیاست بین‌الملل نه بر مبنای واقعیت‌های عینی و تغییرناپذیر، بلکه بر پایه ساختارهای اجتماعی شکل می‌گیرد. این ساختارها برآمده از تعاملات، معانی مشترک و هنجارهایی هستند که بازیگران در بستر آن‌ها عمل می‌کنند (Wendt, 1999: 23). هویت و منافع دولت‌ها به‌صورت اجتماعی ساخته می‌شوند و نتیجه تعامل مستمر آن‌ها با سایر کنشگران هستند، نه داده‌هایی پیشینی و ثابت. به‌همین دلیل، رفتار بین‌المللی را نمی‌توان صرفاً با اتکا به متغیرهای مادی

<sup>۱</sup> Alexei I. Miller

<sup>۲</sup> Global Memory Culture in Doubt

تحلیل کرد، بلکه باید توجه داشت که چگونه معانی، هنجارها و باورها رفتار را هدایت می‌کنند (Wendt, 1999: 200).

یکی از مفاهیم بنیادین در سازه‌انگاری، درک اجتماعی از آناژشی است. برخلاف نظریه‌هایی که آناژشی را ذاتاً منبع بی‌نظمی و تهدید می‌دانند، در این دیدگاه آناژشی صرفاً یک بستری ساختار نیست، بلکه معنا و اثر آن از طریق تعاملات میان دولت‌ها و برداشت‌هایی که از یکدیگر دارند، شکل می‌گیرد (Wendt, 1992: 405). بنابراین آناژشی، آن‌گونه که دولت‌ها آن را می‌سازند، می‌تواند محیطی همکارانه یا خصمانه باشد. سازه‌انگاری همچنین بر مفهوم دیگری سازی تأکید دارد؛ فرآیندی که در آن، بازیگری خارجی به‌عنوان «دیگری تهدیدگر» بازنمایی می‌شود و این بازنمایی، زمینه‌ساز شکل‌گیری هویت خودی است (Hopf, 2010: 554). از طریق این تمایز، دولت‌ها انسجام داخلی می‌یابند و مشروعیت اقدام‌های امنیتی تقویت می‌شود. این فرآیند گفتمانی در تثبیت سیاست‌های خارجی و نهادینه‌سازی هنجارهای تهدیدمحور نقش دارد.

امنیت هستی‌شناختی، نیاز دولت به حفظ تداوم هویتی در فضای بین‌المللی را منعکس می‌کند. هویت‌های سیاسی، زمانی که در معرض بی‌ثباتی یا تهدید قرار گیرند، دولت را ناگزیر به بازسازی گفتمان و بازتعریف روابط بین‌الملل می‌کنند (Mitzen, 2006: 366). این امر نشان می‌دهد که دولت‌ها نه فقط برای بقای فیزیکی، بلکه برای پایداری هویتی نیز کنش می‌کنند.

در فرآیند سیاست‌گذاری، حافظه تاریخی و روایت‌های جمعی اهمیت بالایی پیدا می‌کنند. بازنمایی تاریخی، سازوکاری برای تولید مشروعیت و انسجام است؛ بازخوانی رویدادهای گذشته امکان آن را فراهم می‌کند که معناهای خاصی به کنش‌های سیاسی نسبت داده شوند و از طریق آن‌ها پیوند میان گذشته و حال حفظ گردد (Pierson, 2000: 261). چنین روایاتی در قالب گفتمان‌های سیاسی، به بازتولید هویت جمعی کمک می‌کنند و گاه به‌صورت بخشی از سیاست خارجی رسمی درمی‌آیند.

روایت‌های تاریخی نه تنها حافظه جمعی را شکل می‌دهند، بلکه در تنظیم سیاست خارجی نیز نقش فعال دارند. گفتمان‌های دیپلماتیک حامل مضامین تاریخی‌ای هستند که می‌توانند روابط خارجی را توجیه یا هدایت کنند. این نقش فعال حافظه، تعامل میان گذشته و حال را به ابزار سیاست‌ورزی بدل می‌کند (Neumann, 2002: 141). در این بستر، سیاست خارجی بیش از آن‌که واکنشی به واقعیت‌های عینی باشد، بازتابی از تفسیرهای اجتماعی و فرهنگی آن واقعیت‌هاست.

هنجارهای بین‌المللی نیز در چارچوب سازه‌انگاری، به‌مثابه محصولات گفتمان اجتماعی شناخته می‌شوند. این هنجارها از طریق تعامل میان کنشگران شکل می‌گیرند و به تدریج در ساختارهای رسمی و رفتاری نهادینه می‌شوند (Finnemore & Sikkink, 1998: 887). تغییر در سیاست خارجی نیز معمولاً از دل تحول در این هنجارها و روایت‌ها پدید می‌آید، نه صرفاً بر پایه دگرگونی منافع مادی.

تحلیل سازه‌انگارانه به‌جای تمرکز صرف بر داده‌های عینی، توجه خود را معطوف به زبان، گفتمان و بازنمایی می‌کند. تحلیل گفتمان که ابزار روش‌شناسی این رویکرد است، به بررسی نحوه شکل‌گیری معنا، تثبیت هویت‌ها و بازتولید ساختارهای اجتماعی از طریق زبان رسمی، رسانه‌ای و نخبگانی می‌پردازد. در سیاست خارجی، این تحلیل می‌تواند نشان دهد که چگونه سیاست‌مداران با بهره‌گیری از زبان، مفاهیم خاصی از تهدید، همکاری یا هویت ملی را تثبیت می‌کنند.

سازه‌انگاری به پژوهشگر اجازه می‌دهد سیاست خارجی را به‌مثابه یک فرایند اجتماعی چندسطحی تحلیل کند که در آن حافظه تاریخی، هویت، گفتمان و آনারشی معانی سیالی دارند. برخلاف رویکردهای مادی‌گرا، در این نظریه آنچه اهمیت دارد، معنایی است که دولت‌ها به واقعیت می‌دهند؛ چراکه کنش‌ها همواره بر پایه ادراک از «دیگری»، از «گذشته» و از «نظم بین‌المللی» شکل می‌گیرند.

نظریه سازه‌انگاری برای این مقاله مناسب است؛ زیرا با تمرکز بر نقش هویت، حافظه تاریخی و گفتمان، امکان تحلیل چرایی بازتولید بی‌اعتمادی در سیاست خارجی ایران نسبت به روسیه را فراهم می‌کند. برخلاف نظریه‌های مادی‌گرا که سیاست خارجی را تابع منافع عینی می‌دانند، سازه‌انگاری به فهم این مسئله می‌پردازد که چگونه تجربیات تاریخی تروماتیک و دیگری‌سازی روسیه، در قالب ساخت‌های معنایی و زبان رسمی، به الگوهای رفتاری محافظه‌کارانه و سوءظن مزمن منتهی شده‌اند. این چارچوب، سازوکار شکل‌گیری معنا و استمرار هویت جمعی را تبیین می‌کند و از این‌رو، ابزار نظری و تحلیلی دقیقی برای واکاوی گفتمان‌های تروماتیک در سیاست خارجی ایران فراهم می‌آورد.

### ۳- زمینه‌های تروماتیک تصمیمات سیاست خارجه ایران نسبت به روسیه

#### ۳-۱- جنگ‌های جهانی

##### ۳-۱-۱- جنگ جهانی اول

میراث جنگ جهانی اول اثری عمیق بر روان جمعی ایران بر جای گذاشت و جهت‌گیری سیاست خارجی این کشور، به‌ویژه در قبال روسیه، را به‌طور بنیادین شکل داد. هرچند ایران در آغاز جنگ اعلام بی‌طرفی کرده بود، اما سرزمین آن به‌سرعت به میدان نبرد قدرت‌های امپریالیستی، به‌ویژه روسیه و بریتانیا، بدل شد. این نقض حاکمیت که با اشغال نظامی و مداخلات ساختاری همراه بود به شکل‌گیری نوعی «تروما»ی ژئوپولیتیک انجامید که هنوز هم در محاسبات استراتژیک ایران نسبت به روسیه قابل ردیابی است.

در آغاز قرن بیستم، روسیه تزاری نفوذی گسترده در امور داخلی ایران داشت. قرارداد ۱۹۰۷ میان بریتانیا و روسیه، که ایران را به مناطق نفوذ تقسیم کرد، نمونه‌ای بارز از بی‌توجهی قدرت‌های بزرگ به استقلال ایران بود. نیروهای روسیه مناطق شمالی ایران را اشغال کردند و عملاً در روند نوسازی نهادهای مشروطه‌خواهانه قاجار اختلال ایجاد نمودند. سرکوب خشن مشروطه‌طلبان در تبریز به دست ارتش روسیه در سال ۱۹۰۸، به‌زعم پژوهشگران، نقطه عطفی در تجربه ایران از تحقیر و زخم‌های تاریخی بود (Afary, 1996:152; Cronin, 2007:106; Martin, 2014:89).

در طول جنگ جهانی اول، حضور نظامی روس‌ها در شمال ایران گسترش یافت و این اشغال تا انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ ادامه داشت. پیامدهای این اشغال از تخریب زیرساخت‌ها و بی‌ثباتی اجتماعی گرفته تا فروپاشی اقتصادی آثار عمیق و ماندگاری برجای گذاشت. نیکی کدی<sup>۱</sup> تأکید دارد که نقض بی‌طرفی ایران توسط روسیه و بریتانیا، به شکل‌گیری روایتی پایدار از «قربانی بودن» در گفتمان سیاست خارجی ایران منجر شد؛ روایتی که حتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی نیز بازتاب دارد (Keddie, 2003: 164-166).

تجربه تاریخی ایران از نقض بی‌طرفی در جنگ جهانی اول، بازتابی از تأثیرات تروماتیک مداخله‌های قدرت‌های خارجی است. کمالی در تحلیل حقوقی خود از این رویداد، به نقش قهری روسیه در نقض اصل بی‌طرفی ایران اشاره می‌کند؛ کنشی که نه تنها با موازین حقوق بین‌الملل تعارض داشت، بلکه اعتماد راهبردی ایران به تعهدات بین‌المللی را عمیقاً مخدوش ساخت (Kamali, 2011: 130). احمد کسروی در تاریخ هجده‌ساله آذربایجان، با ذکر جزئیاتی از فجایع رخ داده در تبریز،

<sup>1</sup> Nikki Keddie

مشهد و گیلان، تصویری از رنج جمعی و تحقیر ملی ارائه می‌دهد (Kasravi, 1977: 231-237). همچنین محمدخان ملک‌یزدی در غوغای تخلیه ایران، به این واقعیت اشاره دارد که حتی پس از عقب‌نشینی ارتش روسیه، سایه تهدید مجدد همچنان بر ذهن نخبگان ایرانی سنگینی می‌کرد (Malek Yazdi, 1983: 13).

گرچه دولت شوروی پس از انقلاب ۱۹۱۷، سیاست‌های امپریالیستی را به صورت رسمی نفی کرد، اما بی‌اعتمادی نسبت به نیت‌های روسیه در ایران پابرجا ماند. پژوهشگرانی چون استفانی کرونین<sup>۱</sup> و ونسا مارتین<sup>۲</sup> نشان می‌دهند که حمایت شوروی از جنبش‌های تجزیه‌طلبانه در ایران به ویژه در بحران آذربایجان ۱۹۴۶ از منظر نخبگان ایرانی، استمرار همان گرایش‌های توسعه‌طلبانه روسیه تزاری تلقی شد. این حافظه تاریخی از اشغال و خیانت، موجب شکل‌گیری سیاست خارجی‌ای محتاط و امنیت‌محور نسبت به روسیه شد. حتی در جمهوری اسلامی پس از ۱۹۷۹، که در برخی بحران‌ها (مثل سوریه) با روسیه هم‌راستا شده، این رابطه همواره با سوءظن راهبردی و نگاه معامله‌محور همراه بوده است (Adib-Moghaddam, 2006: 136-139).

یکی از ویژگی‌های مهم سیاست خارجی ایران در دوران رضاشاه، شکل‌گیری یک ذهنیت سیاسی بر پایه بی‌اعتمادی تاریخی به روسیه و در عین حال تلاش برای حفظ استقلال بود. تجارب اشغال نظامی ایران توسط روس‌ها در دوران جنگ جهانی اول و مداخلات این کشور در سیاست‌های داخلی ایران، دولت‌های بعدی را بر آن داشت تا در برابر هرگونه وابستگی استراتژیک به روسیه محتاط باشند. پژوهش‌ها نشان می‌دهد که ایران پس از تجربه‌های تلخ دوران سلطه روسیه، به ویژه در دوران انقلاب مشروطه و جنگ جهانی اول، در سیاست خارجی خود نگرشی شکاکانه و محتاطانه نسبت به روسیه اتخاذ کرد. این بی‌اعتمادی ریشه در مداخلات نظامی مکرر و تلاش‌های پیوسته روسیه برای اعمال نفوذ سیاسی و نظامی در داخل ایران داشت که باعث تضعیف حاکمیت و استقلال کشور شد (Keddie, 1981: 198-204). رضاشاه پهلوی در پاسخ به این شرایط، سیاستی فعالانه را برای تقویت استقلال ایران در پیش گرفت. وی با بهره‌گیری از ابزارهای داخلی همچون ارتش مدرن و نهادهای اداری مستحکم، تلاش کرد مانع از نفوذ مستقیم و غیرمستقیم روسیه شود و سیاست خارجی کشور را به سمت استقلال بیشتر هدایت کند (Keddie, 1981: 210-217).

<sup>1</sup> Stephanie cronin

<sup>2</sup> Vanessa martin

کرونین<sup>۱</sup> نیز در تحلیل خود تأکید می‌کند که هرچند رضاشاه در زمینه‌های فنی و نظامی از مشاوران روسی استفاده می‌کرد، اما هیچ‌گاه به سیاست‌های استراتژیک روسیه در منطقه و ایران اعتماد نداشت. او معتقد بود که تقویت توان دفاعی ایران، کلید کاهش مداخلات خارجی است و بدین‌وسیله می‌خواست از تکرار تجربیات تلخ تاریخی جلوگیری کند. این رویکرد نشان دهنده نگاهی واقع‌بینانه و امنیت‌محور بود که از حافظه تاریخی تلخ و تجربه اشغال و نفوذ روسیه ناشی شده بود. در نهایت، سیاست بی‌اعتمادی به روسیه در دوران رضاشاه، حاصل یک تجربه تاریخی و واکنش به مداخلات خارجی بود که به‌ویژه در سیاست خارجی ایران تا دهه‌های بعدی ادامه یافت.

پژوهش‌های غربی دیگری نیز این دیدگاه را تقویت می‌کنند که اقدامات نظامی و مذهبی روس‌ها در قفقاز و شمال ایران، موجب سست شدن انسجام مذهبی و قومی ایران، به‌ویژه از منظر تأثیر بر روحانیت و اقلیت‌های مذهبی شد. مایکل آکسورثی<sup>۲</sup> (2013: 224) به اهمیت نمادین نقض بی‌طرفی ایران در جنگ جهانی اول در شکل‌گیری هویت ملی مدرن ایرانی اشاره می‌کند و آن را یکی از منابع بازتولید گفتمان «قربانی‌شدن» ایران در نظام بین‌الملل می‌داند. همچنین ویلیام مورگان شوستر<sup>۳</sup>، مشاور مالی آمریکایی در دوره قاجار، در کتاب *اخنناق/ایران*<sup>۴</sup> (morgan shuster, 1912: 242-231)، تأکید می‌کند که مداخلات نظامی روسیه و بریتانیا، نهادهای تصمیم‌ساز ایران را از درون تهی کرده و نوعی وابستگی تحمیلی و فلج تصمیم‌گیری سیاسی پدید آورده بود. اشغال نظامی ایران در طول جنگ جهانی اول، با کنترل شدید بر مسیرهای تجاری و انبارهای غلات، زیرساخت‌های اقتصادی کشور را به شدت فلج کرد. نیروهای روسیه و بریتانیا برای تأمین نیازهای جنگی خود، اقدام به مصادره گسترده غلات و کالاهای اساسی نمودند و از توزیع عادلانه آن در داخل کشور جلوگیری کردند (Majd, 2003: 114-120). در مناطق شمالی، اشغالگران روسی با تصاحب زمین‌های کشاورزی و احتکار غله، وضعیت بحرانی غذا را تشدید کردند. همراه با عوامل طبیعی مانند خشکسالی، این سیاست‌ها منجر به یکی از بزرگ‌ترین قحطی‌های تاریخ معاصر ایران شد که جان میلیون‌ها نفر را گرفت (Majd, 2003: 122). این بحران اقتصادی نه تنها معیشت مردم را به خطر انداخت، بلکه انسجام اجتماعی ایران را نیز به شدت متزلزل ساخت. همچنین، قانی تأکید می‌کند که ناتوانی دولت قاجار در مدیریت این بحران، ذهنیت عمومی نسبت به بی‌کفایتی داخلی و

<sup>1</sup> Cronin

<sup>2</sup> Michael Axworthy

<sup>3</sup> William morgan shuster

<sup>4</sup> The Strangling of Persia

تجاوزگری خارجی را عمیق‌تر کرد. این حافظه تاریخی بعدها به صورت سیاست‌های موازنه‌گرایانه و ضدبیگانه در سیاست خارجی ایران نمود یافت.

جنگ جهانی اول را باید نقطه‌ای سرنوشت‌ساز در شکل‌گیری حافظه‌ای آسیب‌دیده و زخم‌خورده در ذهنیت سیاسی ایران نسبت به روسیه دانست. نقض بی‌طرفی ایران، اشغال سرزمینی توسط نیروهای روس و تجربه‌ی تحقیر حاکمیت ملی، نه تنها بحران مشروعیت درونی را تشدید کرد، بلکه نوعی بی‌اعتمادی مزمن و درون‌یرشده نسبت به نیت‌ها و رفتارهای ژئوپلیتیکی روسیه را در سطوح تصمیم‌سازی نهادینه ساخت. این زخم تاریخی در قالب یک «تروما سیاست خارجی» عمل کرده و همچنان به صورت یک نگرش بازدارنده، محتاطانه و گاه ستیزگرانه در مواجهه با سیاست‌های روسیه، چه در دوران امپراتوری تزاری، چه در عصر اتحاد جماهیر شوروی و چه در روسیه معاصر تحت رهبری پوتین بازتولید می‌شود. تداوم این تروما سبب شده است که سیاست خارجی ایران در قبال مسکو، حتی در مقاطع همکاری، با نوعی تردید بنیادین و محاسبه‌گری مضاعف همراه باشد.

### ۳-۱-۲- جنگ جهانی دوم و سال‌های جنگ سرد

جنگ جهانی دوم، صحنه‌ای برای تجلی یکی از تراژدی‌های ژئوپلیتیکی ایران بود؛ زمانی که بی‌طرفی رسمی ایران بار دیگر نادیده گرفته شد و اشغال سرزمینش توسط متفقین، به‌ویژه اتحاد جماهیر شوروی، حافظه ملی کشور را با ترس، سوءظن و بی‌اعتمادی ژرف نسبت به قدرت‌های خارجی، به‌ویژه روسیه، آغشته ساخت. این اشغال از سال ۱۹۴۱، به‌ویژه حضور پرننگ ارتش سرخ در شمال ایران، به‌عنوان منشأ یک ضربه روانی سیاسی، در ناخودآگاه راهبردی ایران حک شد.

با آغاز عملیات بارباروسا و حمله آلمان به شوروی در سال ۱۹۴۱، ایران با وجود اعلام رسمی بی‌طرفی، به‌دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی حساس و منابع نفتی سرشار، هدف تهاجم مشترک نیروهای بریتانیا و شوروی قرار گرفت. این حمله که با توجیه حفاظت از خطوط تدارکاتی متفقین انجام شد، عملاً حاکمیت ملی ایران را نقض کرد و پیامدهای بلندمدتی در روابط تهران-مسکو به‌جا گذاشت. پس از اشغال ایران، شوروی نفوذ خود را به‌ویژه در مناطق شمالی تثبیت نمود و با امتناع از خروج پس از پایان جنگ، به حمایت از جنبش‌های جدایی‌طلبانه در آذربایجان و کردستان پرداخت که این اقدامات به‌عنوان استمرار اشغال و نقض حاکمیت ملی ایران تلقی شدند.

تجربه اشغال ایران توسط شوروی یکی از عوامل کلیدی شکل‌دهنده «ناخودآگاه امنیتی-دفاعی» در سیاست خارجی ایران نسبت به روسیه بوده است. این فرایند موجب تثبیت گفتمان سیاست خارجی مبتنی بر سوءظن مزمن، تأکید بر استقلال ژئوپلیتیکی و اتخاذ رویکردی محتاطانه و تقابلی

نسبت به مسکو شد. حتی در دوران جنگ سرد، این نگرش ادامه یافته و به صورت واکنش‌های محافظه کارانه نسبت به پیمان‌های دفاعی یا همکاری‌های منطقه‌ای نمود پیدا کرد (Rubin, 1980: 123-125).

از منظر تجربه بومی، ایرج ذوقی در کتاب *ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم* با استناد به اسناد آرشیوی و مذاکرات دیپلماتیک، نشان می‌دهد که اتحاد شوروی نه تنها به تعهدات خود در منشور آتلانتیک وفادار نماند، بلکه با حمایت از تأسیس دولت دست‌نشانده فرقه دموکرات آذربایجان، عملاً استقلال و تمامیت ارضی ایران را به چالش کشید (Zouqi, 2005: 144). مصطفی فاتح در اثر مستند خود، *پنجاه سال نفت ایران*، با استناد به مذاکرات پس از جنگ جهانی دوم، نشان می‌دهد که اتحاد شوروی تخلیه نظامی ایران را به اخذ امتیاز نفت در شمال کشور مشروط کرده بود؛ کنشی که در حافظه راهبردی ایران به عنوان مصداق بارز باج‌گیری ژئوپلیتیکی ثبت شده است (فاتح، ۱۳۸۴: ۳۷۵). فرد هالییدی<sup>۱</sup> در کتاب خود *دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران* تأکید می‌کند که تجربه اشغال ایران توسط نیروهای متفقین در دهه ۱۹۴۰، به‌ویژه حضور و نفوذ شوروی در شمال کشور، نقش مهمی در تقویت دولت مرکزی اقتدارگرا ایفا کرد. این دولت مرکزی، به‌عنوان واکنشی به فشارهای خارجی و تهدیدهای ژئوپلیتیکی، ساختار قدرت خود را مستحکم نمود تا بتواند استقلال نسبی ایران را حفظ کند و از نفوذ مستقیم یا غیرمستقیم شوروی جلوگیری به عمل آورد (Holiday, 1986: 27).

در سطح بین‌المللی، حادثه اشغال ایران به‌عنوان نمونه‌ای از رقابت قدرت‌های بزرگ بر سر کشورهای نیمه‌پیرامونی تحلیل می‌شود؛ کشورهایی که علی‌رغم اعلام بی‌طرفی، به واسطه موقعیت ژئوپلیتیکی‌شان، قربانی منافع استراتژیک شرق و غرب می‌شوند. از سوی دیگر، با تمرکز بر ساختارهای شکننده حکمرانی در این کشورها، ایران را نمونه‌ای از نظام‌های سیاسی ای است که تجربه اشغال، موجب شکل‌گیری ذهنیت محاصره‌پندا میان نخبگان سیاسی آن شده است. این ذهنیت، به‌عنوان واکنشی روانی-سیاسی، بر فرآیندهای تصمیم‌گیری و سیاست‌های امنیتی کشور تأثیر قابل توجهی گذاشته است.

برآیند این تجارب تلخ تاریخی، شکل‌گیری لایه‌ای ماندگار از ترومای جمعی در حافظه سیاست خارجی ایران بوده است؛ ترومایی که حتی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نیز به شکل بی‌اعتمادی عمیق و مستمر نسبت به فدراسیون روسیه ادامه یافته است. تحلیل‌های مرتبط با مواضع

<sup>1</sup> Holiday

ایران نسبت به تحولات منطقه‌ای، از جمله در قفقاز، افغانستان و حوزه همکاری‌های انرژی با روسیه در دهه‌های اخیر، نشان می‌دهد که سایه سنگین اشغال نظامی شوروی در جنگ جهانی دوم همچنان بر فرآیندهای تصمیم‌سازی استراتژیک تهران تأثیرگذار است و به‌عنوان عامل اصلی در شکل‌دهی به الگوهای تعامل با روسیه باقی مانده است.

تجربه تاریخی تعامل ایران با شوروی، به‌ویژه در بحران آذربایجان (۱۳۲۵-۱۳۲۴)، نشان دهنده شکل‌گیری یک ترومای ژئوپلیتیکی در ناخودآگاه سیاست خارجی ایران است؛ حمایتی آشکار و نظام‌مند از فرقه دموکرات آذربایجان، مداخلاتی که تهدیدی جدی برای حاکمیت ملی به شمار رفت و تا امروز به‌شکل نگرانی‌های عمیق امنیتی و راهبردی در ایران ادامه دارد (Khalili, Soleymani and Eshrati Khalil Abadi, 2013: 165-167).

اقدامات شوروی در بحران آذربایجان (۱۳۲۵-۱۳۲۴) دولت قوام‌السلطنه را به اتخاذ سیاستی اضطراری و موازنه‌جویانه واداشت؛ سیاستی که با تکیه بر ابزارهای دیپلماسی بین‌المللی نظیر ارجاع موضوع به شورای امنیت و چانه‌زنی در سطح قدرت‌های بزرگ، موفق به وادارسازی شوروی به عقب‌نشینی شد. این تجربه، نه تنها استقلال ایران را در آن مقطع حفظ کرد، بلکه به شکل‌گیری نوعی بی‌اعتمادی ساختاری و ترومای ژئوپلیتیکی در ناخودآگاه سیاست خارجی ایران انجامید؛ اثری که تا دهه‌ها بعد در ذهنیت تصمیم‌گیران ایرانی باقی ماند (Eslami, R. and Akbari, 2018: 64-72; Taher Ahmadi, 2014: 122-135; Ensaaf News, 2023).

پس از غائله آذربایجان، انتخابات دوره پانزدهم مجلس که در سال ۱۳۲۵ انجام گرفت، قوام‌السلطنه به‌عنوان نخست‌وزیر در این مجلس انتخاب شد. به محض افتتاح مجلس، سفارت شوروی طرح قرارداد تشکیل شرکت نفت ایران و شوروی را به قوام تسلیم کرد و خاطرنشان کرد که دولت شوروی تعهدات خود را در مورد تخلیه ایران به موقع انجام داده و اینک نوبت همکاری ایران در مورد نفت شمال است. قوام در پاسخ، طرح پیشنهادی را به دلیل نبودن شرایط مناسب رد کرد. شوروی نیز در یادداشتی دولت قوام را به بازگشت به سیاست خصومت‌آمیز و تبعیض علیه شوروی متهم کرد (Mahdavi, 1999: 87). تجربه مواجهه مستقیم ایران با مداخله شوروی پس از جنگ جهانی دوم در بحران آذربایجان، ذهنیتی احتیاط‌محور، دفاعی و تردیدآمیز نسبت به روسیه را در ناخودآگاه سیاست خارجی ایران بنیان گذاشت؛ ذهنیتی که در سیاست «نگاه به شرق» و شکل‌گیری اتحادهای تاکتیکی با اتحاد جماهیر شوروی و سپس روسیه نیز بازتاب یافته است. این روند، نمادی

از واکنش تاریخی و عاطفی نسبت به تهدید استقلال ملی بود و تا دهه‌ها همچنان ساختار تصمیم‌سازی راهبردی کشور را متأثر کرده است (Motaghi and Moosavi, 2015: 785-792). در همین زمینه، اکسوردی<sup>۱</sup> نشان می‌دهد که سیاست خارجی ایران در دوره پس از جنگ جهانی دوم به شدت متأثر از حافظه جمعی تاریخی مداخلات قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه روسیه و بریتانیا، باقی ماند. به باور او، بدینی ساختاری نسبت به نیت استراتژیک این بازیگران، چارچوب تصمیم‌گیری سیاست‌گذاران ایرانی را در اغلب بزنگاه‌های ژئوپلیتیکی شکل داد (Axworthy, 2013: 224).

از منظر سازه‌انگاران، لیمبرت<sup>۲</sup> گذشته سیاسی ایران را نوعی «شیخ تاریخی» توصیف می‌کند که در رفتارهای دیپلماتیک امروز بازتولید می‌شود. وی بر این باور است که تجربه‌های تلخ دوران جنگ سرد، به‌ویژه در رابطه با اتحاد شوروی، به لایه‌ای رسوب یافته در حافظه جمعی نخبگان سیاسی ایران تبدیل شده است؛ حافظه‌ای که در تعاملات بعدی جمهوری اسلامی ایران با روسیه و حتی ایالات متحده نیز نمود عینی یافته است (Limbert, 2009: 113).

در جمع‌بندی می‌توان گفت که جنگ جهانی دوم و به‌ویژه دوران جنگ سرد، نه صرفاً دوره‌ای از رقابت‌های ژئوپلیتیکی میان بلوک‌های قدرت، بلکه برای ایران تجربه‌ای زیسته با بار روانی سنگین از تهدید، بی‌ثباتی و تضعیف حاکمیت ملی بود. حضور نظامی شوروی در شمال ایران، حمایت از جنبش‌های تجزیه‌طلب قومی، تلاش برای کسب امتیازات اقتصادی و مداخله در تحولات منطقه‌ای، مجموعه‌ای از ضربه‌های راهبردی به ساختار امنیتی و هویتی ایران وارد کرد که در سطحی ناخودآگاه، نوعی حافظه تروماتیک از روسیه را در دستگاه سیاست‌گذاری ایران شکل داد. این حافظه، با نهادینه‌سازی الگوهای ادراکی مبتنی بر بی‌اعتمادی ساختاری، رویکردی محتاطانه، پیش‌دفاعی و محافظه‌کارانه نسبت به مسکو را تثبیت کرد، رویکردی که حتی در دوره‌های اعلامی همکاری، از درون با تردید و محاسبه‌ی مضاعف همراه بوده است. بدین ترتیب، جنگ سرد نه به‌مثابه رویدادی تاریخی و پایان یافته، بلکه همچون رمزی نهادینه شده در حافظه ایران عمل می‌کند که همچنان الگوهای رفتاری در قبال روسیه را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

<sup>1</sup> Axworthy

<sup>2</sup> Limbert

## ۲-۳- بدینی نسبت به کمونیسم

پس از انقلاب ۱۹۱۷ و تشکیل اتحاد جماهیر شوروی، ایران به‌ویژه در دوران جنگ سرد، یکی از محورهای اصلی تقابل ایدئولوژیک بین شرق و غرب شد. نگرانی‌های ایران از نفوذ کمونیسم و تهدیدات شوروی در این دوران به‌ویژه پس از تأسیس حزب توده و حمایت‌های شوروی از گروه‌های تجزیه‌طلب، به‌طور فزاینده‌ای در سیاست‌های خارجی ایران نمود یافت.

پس از انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ و به‌ویژه با تأسیس حزب توده ایران، نگرانی‌های امنیتی عمیقی در میان نخبگان سیاسی ایران نسبت به گسترش نفوذ کمونیسم و ایدئولوژی مارکسیستی شکل گرفت. این نگرانی‌ها ریشه در تجربه تاریخی ایران از مداخلات روسیه تزاری و شوروی داشت؛ حمایت شوروی از گروه‌های کمونیستی و جنبش‌های تجزیه‌طلب در ایران، مانند بحران آذربایجان ۱۹۴۶، به تقویت این ترس‌ها انجامید. این هراس، به‌عنوان بخشی از حافظه جمعی سیاست خارجی ایران، سیاست‌های امنیتی و ضد کمونیستی کشور را در دوران جنگ سرد شکل داد.

ایران به‌دلیل این تهدیدات، سیاست‌های ضد کمونیستی خود را تشدید کرد و روابط استراتژیک نزدیک‌تری با قدرت‌های غربی، به‌ویژه ایالات متحده، برقرار نمود تا مانع نفوذ شوروی شود. این نزدیکی‌ها نه تنها در دهه‌های جنگ سرد، بلکه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نیز در قالب سیاست‌های موازنه‌گرایانه ایران باقی ماند و تأثیرات مهمی بر ساختار سیاست خارجی ایران گذاشت. علاوه بر این، این ترس‌ها پس از پایان جنگ سرد همچنان ادامه دارند به‌طوری که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران همچنان تحت تأثیر خاطرات تاریخی مداخلات شوروی، به‌ویژه در دوران جنگ جهانی دوم، باقی مانده است. این هراس باعث شده است که ایران نسبت به هرگونه نفوذ روسیه و بازگشت احتمالی ایدئولوژی کمونیستی در منطقه حساس و محتاط باشد. و این امر نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست‌های امنیتی و همکاری‌های منطقه‌ای تهران داشته است (Ansari, 2006: 201-207).

شاه در تحلیل تهدید شوروی، صرفاً به محاسبات ژئوپلیتیکی بسنده نمی‌کرد، بلکه آن را در چارچوبی تمدنی و فرهنگی نیز ارزیابی می‌نمود. از نگاه او، کمونیسم تهدیدی برای «روح ایرانی» و ناسازگار با میراث تاریخی، دینی و سلطنتی ایران بود؛ امری که از نظر شاه، نیازمند واکنشی فراتر از موازنه‌گرایی صرف بود. این فهم ایدئولوژیک، مبنای شکل‌گیری استراتژی یک‌جانبه‌گرایی غرب‌محور در سیاست خارجی ایران شد؛ سیاستی که حتی در زمان چرخش‌های تاکتیکی ایالات متحده در برابر شوروی نیز تداوم یافت. نگاه تمدنی شاه به کمونیسم، باعث شد امنیت ملی ایران

نه فقط بر اساس منافع مادی، بلکه با محوریت حفاظت از هویت فرهنگی بازتعریف شود. در نتیجه، رویکرد تقابلی با شوروی به صورت گفتمان غالب در ذهنیت امنیتی دستگاه سیاست خارجی ایران تثبیت گردید (Tabatabai, 2004: 243-250; Milani, 2011: 290-295).

برخلاف برخی کشورهای همسایه که تلاش کردند از رقابت بلوک‌های شرق و غرب برای بهره‌برداری به نفع منافع ملی خود استفاده کنند، ایران در دوره پهلوی دوم با رویکردی شدیداً مشکوک و بدگمانانه نسبت به هرگونه نزدیکی با اتحاد شوروی برخورد می‌کرد. برای مثال، در دهه ۱۳۴۰، زمانی که مذاکراتی برای گسترش روابط اقتصادی میان ایران و شوروی مطرح شد، کوچک‌ترین پیشنهادها از سوی طرف شوروی با مقاومت سخت‌گیرانه سیاسی و امنیتی در درون دربار روبه‌رو می‌شد. این رویکرد مطلق‌گرایانه امنیتی و بی‌اعتمادی عمیق به شوروی، دولت پهلوی را بر آن داشت ساختارهای داخلی اطلاعاتی-امنیتی را تقویت کند تا ضمن مقابله با نفوذ شوروی، کلیه جریان‌های چپ را سرکوب کند. در این راستا، سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) با مأموریت رسمی مقابله با عوامل شوروی و گروه‌های چپ‌گرا تأسیس و توسعه یافت. این نهاد، تحت آموزش و حمایت آمریکا، با استفاده از روش‌های گسترده نظارت، بازداشت سیاسی، شکنجه و حذف سازمان یافته، ستون اصلی رژیم برای تحکیم یک سیاست خارجی غرب‌محور بود (Moravej, 2011: 185-190; McGhee, 2023: 31-74).

شاه در بهره‌گیری از گفتمان ضد کمونیستی در سیاست داخلی، به‌طور سیستماتیک از آن به‌عنوان ابزاری برای حذف مخالفان سیاسی استفاده کرد. وی بسیاری از منتقدان مذهبی، ملی‌گرا و حتی اصلاح‌طلبان نزدیک به دربار را با برچسب «وابستگی به کمونیسم» یا «تأثیرپذیری از شوروی» از صحنه سیاسی حذف کرد.

در جمع‌بندی نهایی، می‌توان گفت بدبینی محمدرضا پهلوی نسبت به اتحاد شوروی و ایدئولوژی کمونیسم، حاصل ترکیبی پیچیده از ترس تاریخی، برداشت ایدئولوژیک و ارزیابی‌های امنیتی بود که نه تنها سیاست خارجی، بلکه جهت‌گیری فرهنگی و امنیتی حکومت پهلوی را نیز تحت تأثیر قرار داد. این نگرش، که خود را در تقابل شدید با حزب توده، حذف نخبگان ناراضی و تقویت وابستگی به ایالات متحده نشان داد، در نهایت به تضعیف توان مانور دیپلماتیک ایران انجامید و شکاف‌هایی در مشروعیت داخلی نظام سلطنتی ایجاد کرد که در دهه‌های بعدی تأثیرات عمیقی بر جای گذاشت. گاه بدبینانه محمدرضا پهلوی به اتحاد شوروی، که مبتنی بر ترس ایدئولوژیک از کمونیسم و تجربه تاریخی اشغال ایران بود، زمینه‌ساز شکل‌گیری نوعی حافظه تروماتیک سیاسی در

سیاست خارجی ایران شد. این حافظه، باعث شد تعامل با روسیه همواره با سوءظن، احتیاط و ملاحظات امنیتی افراطی همراه باشد. چنین رویکردی مانع شکل‌گیری روابط متوازن با مسکو شد و حتی پس از انقلاب نیز در قالب نوعی تداوم ذهنی نسبت به «تهدید روسی» بازتولید شد. ترس از نفوذ ایدئولوژیک، جایگزین ارزیابی‌های صرفاً عقلانی شد و بر تصمیمات راهبردی ایران سایه انداخت. در نتیجه، سیاست خارجی ایران نسبت به روسیه، حتی در دوران‌های تنش‌زدایی، دچار نوعی گسست روانی و بی‌اعتمادی ساختاری ماندگار شد. این ذهنیت تروماتیک، هنوز هم در تحلیل‌ها و سیاست‌گذاری‌های ایران نسبت به مسکو قابل مشاهده است.

### ۳-۳- تقسیم آب دریای کاسپین

ایران از دیرباز در حاشیه دریای کاسپین به‌عنوان کشوری با تمدن کهن و منابع طبیعی غنی، از اهمیت ژئوپلیتیکی ویژه‌ای برخوردار بوده است. با این حال، در دهه‌های اخیر و با تغییرات معنادار در توازن قدرت‌های بزرگ در این منطقه، سهم ایران از منابع دریای کاسپین کاهش قابل توجهی یافته است. این کاهش نه تنها ناشی از تحولات داخلی و شرایط منطقه‌ای، بلکه به‌طور عمده ناشی از دخالت‌های یک‌جانبه و سیاست‌های خصمانه برخی کشورهای ساحلی، به‌ویژه روسیه، بوده است. روسیه به‌عنوان بازیگر غالب در منطقه دریای کاسپین، با اتخاذ موضعی یک‌جانبه‌گرایانه در روند تقسیم منابع نفت و گاز، ایران را به تدریج از فرآیندهای تصمیم‌گیری کلان کنار گذاشته است. مطالعات نشان می‌دهد که پس از توافقات دوجانبه روسیه با آذربایجان و قزاقستان سهم رسمی ایران از منابع زیرسطحی دریای کاسپین به حدود ۱۳٪ کاهش یافته، در حالی که سهم کشورهای مانند روسیه و قزاقستان تقریباً دو برابر برآوردهای اولیه بوده است. در همین حال، با تمرکز بر اخلاق حقوقی ایران در چارچوب کنوانسیون آکتائو ۲۰۱۸، به‌روشنی قابل مشاهده است که ایران در این کنوانسیون با وجود تلاش برای تثبیت حق‌السهم برابر، به‌دلیل ساختار حقوقی این معاهده، در عمل امکان مداخله در تصمیم‌گیری‌های تعیین‌مرز حق مالکیت بر منابع را از دست داده است. این وضعیت موجب نوعی محرومیت قانونی و سیاسی برای ایران شده که از منظر حقوق بین‌الملل و سیاست‌گذاری، پیامدهای ژئوپلیتیکی سنگینی برای تهران به همراه دارد (Kınık, 2020: 12-14).

در ابتدا، ایران به‌عنوان یکی از کشورهای ساحلی اصلی دریای کاسپین، همواره سهم قابل توجهی از منابع طبیعی این دریا، به‌ویژه منابع نفت و گاز، در اختیار داشت. با این حال، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ و استقلال کشورهای جدید حاشیه دریای کاسپین مانند آذربایجان، قزاقستان و ترکمنستان، وضعیت حقوقی و ژئوپلیتیکی این دریا دچار تحولات اساسی شد. ایران که

پیش‌تر از نفوذ قابل توجهی در تصمیم‌گیری‌های منطقه‌ای برخوردار بود، در مذاکرات مربوط به تقسیم منابع دریای کاسپین به تدریج و به شکل فزاینده‌ای از فرآیندهای اصلی تصمیم‌گیری کنار گذاشته شد. روند تقسیم منابع نفت و گاز دریای کاسپین به وضوح نشان می‌دهد که روسیه با پیمان‌های دوجانبه و اعمال خطوط میانه نظارتی، ایران را از تصمیم‌گیری کلان محروم کرده و سهم تهران را از حدود ۲۵-۲۰٪ به تنها تقریباً ۱۳٪ کاهش داده است (Chufrin, 2001: 169-170). این اقدام نتایجی چندبعدی در حوزه ژئوپلیتیک، انرژی و امنیت برای ایران به همراه داشت؛ اولاً، با دور زدن دیپلماسی جمعی دریای کاسپین، روسیه نقش محوری در بهره‌برداری از منابع دریایی به‌ویژه در بخش شمالی داشت. ثانیاً، بررسی تطبیقی وضعیت کنونی نشان می‌دهد که توافق ۲۰۱۸ آکتائو بدون بازسازی مؤثر معادلات سهم‌بندی و حقوق ایران، عملاً مشروعیتی یک‌جانبه به مزیت روسیه و سایر کشورها بخشید (Abilov et al., 2020: 234-237). از منظر قوانین بین‌المللی نیز، این نتیجه‌ای مبهم اما تعیین‌کننده داشت: ایران رسماً از حق اعلام مخالفت در موارد انتقال فناوری و پروژه‌های زیربنایی دریایی محروم شد، بدون آن که جایگزینی مناسب یا ابزار جبرانی دریافت کند.

ثالثاً، تجمع این عوامل کاهش سهم کمی، فقدان حضور در تصمیمات کلیدی و محرومیت قانونی به ایجاد یک اضطراب راهبردی ژئوپلیتیک در مراکز تحلیل امنیتی ایرانی انجامید؛ چالشی پیچیده که نه تنها از تحقق منافع اقتصادی جلوگیری کرد، بلکه رویکرد استراتژیک تهران را در قبال دریای کاسپین تغییر داد و اولویت را به تعامل دوسویه با روسیه و جلب تنوع در شرکای انرژی‌ای داد. در واقع، این توافق‌ها که عمدتاً در سال‌های پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی شکل گرفت، ایران را عملاً از هرگونه مشارکت مؤثر در تصمیم‌گیری‌های مرتبط با تقسیم‌بندی منابع دریای کاسپین حذف کردند (Brzezinski, 1998: 56-58). این روند به‌خصوص در حوزه‌های اقتصادی و انرژی، موجب ایجاد احساس نارضایتی عمیق و حس اجحاف در میان سیاست‌گذاران و نخبگان ایران گردید. ایران که پیش‌تر به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای تعیین‌کننده در دریای کاسپین شناخته می‌شد، در این شرایط، خود را در موضعی آسیب‌پذیر و فاقد نفوذ واقعی در حفظ حقوق و منافع خود می‌دید.

این تغییرات و سیاست‌های خصمانه روسیه نه تنها موجب کاهش سهم ایران در منابع دریای کاسپین شد، بلکه به‌طور قابل توجهی باعث ایجاد تروماتیزم در سیاست خارجی ایران نسبت به روسیه گردید. ایران که پیش‌تر روابط نزدیکی با روسیه داشت و آن را به‌عنوان یک شریک استراتژیک منطقه‌ای می‌دید، اکنون احساس می‌کند که به‌طور فزاینده‌ای در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌های

روسیه در حاشیه قرار گرفته است. رفتار یک‌جانبه روسیه در تقسیم منابع دریای کاسپین، به‌ویژه در حوزه‌های نفت و گاز، باعث شد که ایران احساس کند منافع ملی‌اش به شکل جدی نادیده گرفته شده است. این احساس تحقیر و کنار گذاشته شدن، به‌طور ملموسی در فضای سیاست خارجی ایران نسبت به روسیه بازتاب یافت و به شکل‌گیری یک حس بی‌اعتمادی و بدبینی عمیق منجر گردید. تروماتیزم سیاست خارجی ایران نسبت به روسیه در زمینه دریای کاسپین، به‌ویژه زمانی شدت می‌یابد که ایران شاهد توافقات خودسرانه روسیه بدون مشورت با تهران باشد، در حالی که روسیه خود را قدرت اصلی منطقه کاسپین می‌داند این روند پس از آغاز استخراج منابع نفتی در مناطق جدید دریای کاسپین توسط روسیه و دیگر کشورهای حاشیه‌ای، به‌ویژه آذربایجان و قزاقستان، تشدید شده است. این اقدامات نه تنها در قالب بهره‌برداری اقتصادی از منابع مطرح است، بلکه به‌طور ضمنی پیامی مبنی بر نادیده گرفتن ایران به‌عنوان یکی از کشورهای اصلی ساحلی این دریا ارسال می‌کند.

نتیجه سیاست‌های یک‌جانبه روسیه و کاهش سهم ایران از منابع دریای کاسپین، به تضعیف روابط دو کشور انجامید و ایران را به سمت اتخاذ رویکردی محتاطانه‌تر و گاه خصمانه‌تر نسبت به روسیه سوق داد. ایران دیگر نمی‌توانست روسیه را به‌عنوان شریکی استراتژیک که منافع تهران را به‌درستی مدنظر قرار می‌دهد، بپذیرد (Akiner, 2004: 92-95). تغییر نگرش ایران در سیاست خارجی نسبت به روسیه، به‌ویژه در دهه‌های اخیر، ریشه در مجموعه‌ای از تجارب تلخ دارد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها، کاهش حقوق دریایی ایران و اقدامات یک‌جانبه‌ی روسیه در منطقه‌ی کاسپین بوده است. این تحولات نه تنها ساختار ژئوپلیتیکی و منافع اقتصادی ایران را تضعیف کرد، بلکه با ایجاد نوعی احساس محرومیت و تحقیر حاکمیتی، به شکل‌گیری یک «تروما سیاسی» در حافظه دیپلماتیک ایران انجامید. این آسیب جمعی، به‌مرور در قالب بی‌اعتمادی ساختاری و حساسیت بیش‌فعال نسبت به رفتارهای روسیه نهادینه شد؛ امری که بازتاب آن را می‌توان در رویکردهای محتاطانه، بدبینانه و بعضاً واکنشی تهران در قبال هرگونه مداخله یا توافق منطقه‌ای با محوریت مسکو مشاهده کرد.

### ۳-۴- قرار داد بیست ساله

در سال ۱۳۷۹، «معاهده اصول روابط و همکاری متقابل جمهوری اسلامی ایران و فدراسیون روسیه» به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید؛ معاهده‌ای ۲۱ ماده‌ای که در مارس ۲۰۰۱ در مسکو به امضای رؤسای جمهور دو کشور رسید و محور اصلی آن، تقویت روابط راهبردی در ابعاد سیاسی،

اقتصادی و امنیتی بود (United Nations Treaty Collection, 2001). این سند با هدف ایجاد چارچوبی برای روابط بلندمدت ایران و روسیه تنظیم شد و به‌صراحت در ماده ۲۱ مقرر شد که در صورت عدم مخالفت کتبی یکی از طرفین، به‌صورت خودکار برای دوره‌های پنج‌ساله تمدید شود. تاکنون این توافق‌نامه سه بار تمدید شده است، امری که حاکی از تداوم تمایل سیاسی متقابل برای حفظ سطحی پایدار از همکاری راهبردی بوده است. این معاهده را می‌توان نقطه عطفی در هم‌راستاسازی تدریجی نگاه ژئوپلیتیکی ایران به شرق دانست؛ مسیری که از آن پس در قالب همکاری‌های نظامی، اقتصادی و سیاسی با روسیه در سطوح مختلف دنبال شد.

با وجود انتظارات اولیه مبنی بر گسترش همکاری‌های اقتصادی، انرژی و زیرساختی میان ایران و روسیه، بررسی عملکرد دو دهه گذشته نشان می‌دهد که مفاد سیاسی و امنیتی این همکاری‌ها به‌مراتب برجسته‌تر از ابعاد اقتصادی بوده‌اند. معاهده‌های تنظیم شده، اگرچه به ظاهر بر پیوندهای اقتصادی تأکید دارند، اما در عمل بیشتر ناظر به مسائل راهبردی، همکاری‌های اطلاعاتی و هماهنگی‌های نظامی و امنیتی بوده‌اند؛ به‌گونه‌ای که اقتصاد به حاشیه رانده شده و اولویت به تعاملات ژئوپلیتیکی داده شده است (Caspian Policy Center, 2025: 3-5). در بعد سیاسی، معاهده شامل تعهداتی از جمله احترام به حاکمیت ملی، عدم استفاده از زور علیه یک‌دیگر و همکاری در برابر تجاوز خارجی است. با این حال، تحلیل دقیق‌تر محتوای عملیاتی این بندها حاکی از آن است که در برخی مقاطع، این تعهدات بیشتر ابزاری برای مهار یک‌جانبه تحرکات ایران بوده‌اند، به‌ویژه در مواقعی که روسیه در حال تنظیم موازنه با غرب و پیگیری منافع ژئوپلیتیکی خود در اروپا و ایالات متحده بوده است. در چنین چارچوبی، بسیاری از تحلیل‌گران معتقدند که روابط ایران و روسیه نه مبتنی بر هم‌گرایی استراتژیک، بلکه بر پایه هم‌پوشانی موقت منافع و تاکتیک‌های مشترک شکل گرفته‌اند. این ویژگی باعث شده تا اعتماد بلندمدت میان دو کشور شکل نگیرد و روابط، تابعی از تحولات بیرونی باقی بماند.

رویکرد راهبردی روسیه در غرب آسیا، به‌ویژه در رابطه با ایران، همواره بر پایه نوعی «انعطاف‌پذیری فرصت‌طلبانه» استوار بوده است؛ الگویی که در آن، همکاری با جمهوری اسلامی ایران عمدتاً به‌عنوان یک ابزار تاکتیکی در جهت تقویت موقعیت روسیه در تعاملات با غرب به کار گرفته می‌شود. بر این اساس، ایران نه به‌مثابه یک شریک استراتژیک، بلکه در نقش یک اهرم فشار در بازی بزرگ ژئوپلیتیکی روسیه ظاهر می‌شود (Trenin, 2018: 29). نتیجه چنین نگاهی، شکل‌گیری نوعی بی‌اعتمادی ساختاری در سیاست خارجی ایران نسبت به روسیه بوده است؛

بی‌اعتمادی که از دل تجربه‌های تاریخی و نگاه ابزاری کرملین به تهران ریشه گرفته و تاکنون نیز ادامه یافته است. در حوزه انرژی نیز، با وجود برخی اشتراکات ظاهری همچون مخالفت با سلطه شرکت‌های غربی و حمایت از اوپک گازی، رقابت ژئواقتصادی عمیقی میان دو کشور برقرار است. تحلیل‌گران معتقدند که روسیه همواره در عمل یکی از موانع اصلی پیوستن ایران به بازارهای صادراتی گاز به اروپا بوده است؛ چراکه از منظر کرملین، ورود ایران به این بازارها به معنای کاهش سهم و نفوذ ژئواکونومیک روسیه تلقی می‌شود (Cooley & Nexon, 2020: 117). این رقابت پنهان در عرصه انرژی، نه تنها مانع از تحقق عملی بسیاری از بندهای اقتصادی معاهده ۲۰۰۱ شده است، بلکه از دید ایران، نوعی «استفاده ابزاری» و موقتی‌نگری در روابط دو کشور را بازتاب می‌دهد.

از سوی دیگر، تلاش‌های ایران برای توسعه نفوذ فرهنگی و مذهبی در میان جوامع مسلمان قفقاز و فدراسیون روسیه، به‌ویژه از طریق نهادهای دینی و فرهنگی، با حساسیت‌های فزاینده‌ای در کرملین مواجه شد. مسکو، این نفوذ فزاینده را به‌مثابه تهدیدی بالقوه برای انسجام قومی و مذهبی در مناطق ناآرام خود نظیر داغستان، چچن و تاتارستان تلقی کرد؛ از این رو، محدودیت‌هایی غیررسمی و در مواردی پنهان علیه فعالیت‌های فرهنگی ایران اعمال شد. این تضاد منافع ژئوپلیتیکی کم‌تر آشکار، به مرور به یکی از موانع پنهان؛ اما مؤثر در تعمیق روابط استراتژیک میان دو کشور بدل گشت.

در سطح کلان‌تر، ساختار حقوقی و تجربه‌ی عملی ناشی از اجرای «قرارداد بیست‌ساله همکاری‌های راهبردی ایران و روسیه»، به‌ویژه در سایه تمدیدهای پی‌درپی و عدم توازن محسوس در بهره‌برداری متقابل، منجر به شکل‌گیری نوعی تردید نهادی در نظام سیاست‌گذاری ایران شده است. این وضعیت، به‌باور بسیاری از تحلیل‌گران، نه فقط محصول تعاملات معاصر، بلکه بازتاب مستقیم «ترومای دیپلماتیکی» است که در نتیجه‌ی روابط نابرابر ایران با اتحاد شوروی در دوران جنگ سرد در حافظه تاریخی تصمیم‌گیران ایرانی رسوب کرده است. این ترومای دیپلماتیک، که مبتنی بر تجربه‌های تلخ مداخله‌گرایانه شوروی در قالب حمایت از نیروهای نیابتی، امتیازطلبی اقتصادی و اعمال فشار سیاسی بر دولت‌های وقت ایران بود، موجب نهادینه شدن نوعی بدبینی ساختاری در نگاه به هرگونه توافق استراتژیک با مسکو شده است. در نتیجه، هرچند قرارداد مذکور از نظر حقوقی بر اصولی همچون احترام متقابل، عدم مداخله و همکاری متوازن تأکید دارد؛ اما در عمل از جانب ایران نه به‌عنوان بستری برای اعتمادسازی بلندمدت، بلکه بیشتر به‌مثابه ابزاری تاکتیکی در شرایط خاص تلقی می‌شود.

قرارداد همکاری بیست‌ساله میان ایران و روسیه، که در ابتدای قرن بیست‌ویک با هدف تقویت مناسبات اقتصادی دوجانبه به‌ویژه در حوزه انرژی، زیرساخت و تجارت به امضا رسید، در عمل نتوانست انتظارات اعلام‌شده را برآورده کند. یکی از مهم‌ترین عوامل این ناکامی، وجود الگوی اقتصادی مشابه میان دو کشور است؛ هر دو به‌عنوان صادرکنندگان عمده انرژی در بازار جهانی، بیش از آن که مکمل یک‌دیگر باشند، در رقابتی ژئواقتصادی برای سهم از بازارهای انرژی، به‌ویژه اروپا، قرار دارند. این ساختار رقابتی، زمینه را برای همکاری پایدار در حوزه‌هایی نظیر گاز و پتروشیمی، که در ظاهر می‌توانستند محور همگرایی باشند، محدود کرده است. علاوه بر این، نبود چارچوب مشخص برای پروژه‌های مشترک زیرساختی، فقدان نهادهای راهبردی هماهنگ‌کننده و غلبه نگاه تاکتیکی بر روابط دوجانبه، به تعمیق رکود در همکاری‌های اقتصادی منجر شده است. از منظر سیاست‌گذاری داخلی نیز، بی‌ثباتی مزمز اقتصادی ایران، هم‌زمان با تحریم‌های فراگیر غرب، فضای مساعدی برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی از سوی شرکای به‌ظاهر نزدیک فراهم نکرده است.

با وجود انتظارات اولیه برای توسعه همکاری‌های اقتصادی، انرژی و زیرساخت میان ایران و روسیه، مرور عملکرد دو دهه گذشته نشان می‌دهد که این همکاری‌ها عملاً در سطح گفتار باقی ماندند و بخش اعظم تمرکز به حوزه‌های سیاسی و امنیتی منتقل شد. در حوزه اقتصادی، روسیه علی‌رغم وعده‌ها، سرمایه‌گذاری قابل توجهی انجام نداد و اغلب مذاکرات به بن‌بست یا امضاهای نمادین محدود مانده است (Omidi, 2011: 63-64; Hashemi Movahed, 2022: 5-23). این وضعیت منجر به کاهش انتظارات اولیه از توافق و افزایش بدبینی نسبت به انگیزه‌های اقتصادی واقعی روسیه شد؛ نگرشی که در محافل نخبگانی ایران تهییج‌کننده به بازخوانی ماهیت راهبردی این رابطه گردید.

با این حال، تحلیل‌های تخصصی نشان می‌دهند که این قرارداد نه تنها نتوانسته انتظارات اقتصادی و امنیتی ایران را برآورده کند، بلکه در طول زمان به منبعی از ناامیدی و بی‌اعتمادی ساختاری در سیاست خارجی ایران نسبت به روسیه تبدیل شده است.

یکی از محورهای مهم در چارچوب معاهده بیست‌ساله ایران و روسیه، تعهد به همکاری امنیتی در صورت وقوع تجاوز نظامی به یکی از طرفین بود؛ بندی که در نگاه نخست، می‌توانست بنیانی برای همگرایی راهبردی تلقی شود. با این حال، تحلیل‌های امنیتی نشان می‌دهد که این تعهدات، نه تنها فاقد صراحت اجرایی لازم بودند، بلکه در عمل نیز نابرابری بنیادینی را در نحوه برداشت و

اجرای آن آشکار کردند. روسیه، برخلاف انتظارات طرف ایرانی، هرگز ضمانت‌های مشخص و عملی برای حمایت در صورت تهدید نظامی ارائه نکرد و در اغلب بحران‌های منطقه‌ای، به‌ویژه در دوره‌های حساس مانند حملات به سوریه یا تشدید فشارهای غرب بر ایران، موضعی صرفاً محافظه‌کارانه و ملاحظه‌گرانه اتخاذ کرد.

تعهدات امنیتی و نظامی ایران در توافقات با روسیه، اغلب به نفع مسکو تنظیم شده‌اند. تهران ملزم به همکاری اطلاعاتی و نظامی شده، اما روسیه در انتقال فناوری‌های حیاتی مانند سامانه دفاع هوایی و موشکی تردید نشان داده است. این عدم توازن آشکار، همراه با تجربه تاریخی روابط با شوروی، موجب شکل‌گیری «اضطراب راهبردی» نزد نخبگان امنیتی ایران گردیده که مانع شکل‌گیری یک اتحاد امنیتی واقعی شده است (Mirfakhraei, 2024: 145-150).

مسأله‌ای که در سال‌های اخیر بیش از پیش برجسته شده، شکل‌گیری نوعی وابستگی متقابل، اما سطحی و شکننده میان ایران و روسیه است. گرچه این دو کشور در ظاهر در برابر نظم جهانی غربی موضعی مشترک اتخاذ کرده‌اند، اما بررسی‌ها نشان می‌دهد که روسیه عمدتاً به دنبال بهره‌برداری ابزاری از ایران برای تحقق منافع خود در مناطق حساس غرب آسیا و شرق اروپا بوده است. در واقع روابط ایران و روسیه شبیه یک «شراکت محتاطانه» هستند نه اتحاد راهبردی؛ تأکید مسکو بر استفاده ابزاری از ایران برای منافع خویش است، نه حمایت متقابل واقعی (Kortunov, 2017; Russian International Affairs Council, RIAC).

این وابستگی یک‌جانبه ایران به روسیه در زمینه تأمین تسلیحات و حمایت‌های دیپلماتیک، بدون همراهی با تضمین‌های راهبردی قابل اتکا، یکی از عوامل کلیدی شکل‌گیری ترومای ژئوپلیتیکی مزمن در دستگاه سیاست‌گذاری ایران به شمار می‌رود.

خصوصاً در پی بحران و جنگ اوکراین، این ترس در میان نخبگان سیاسی ایران تشدید شده است که در صورت تغییر ناگهانی توازن قدرت در منطقه، روسیه ممکن است به سهولت ایران را قربانی مصالح خود سازد. این بی‌تعهدی آشکار، همراه با محدودیت‌های دیپلماتیک و دفاعی تهران، عامل اصلی ظهور «اضطراب راهبردی» عمیق در میان نخبگان امنیتی ایران گشته است و مانع از شکل‌گیری یک اتحاد واقعی شده است (Eldoh, 2025: Geopolitical Monitor). از سوی دیگر، تحلیلگران با بررسی این پدیده تحت عنوان «وابستگی بدون حمایت مؤثر» بر این نکته تأکید دارند که این ابزارسازی روسیه موجب بروز بحران اعتماد و بی‌ثباتی ساختاری در سیاست خارجی ایران شده است. سیر تحولات مرتبط با قرارداد بیست‌ساله نشان می‌دهد که سیاست خارجی ایران در قبال

روسیه، کمتر بر بنیان اعتماد متقابل استوار بوده و بیشتر بازتابی از حافظه‌ای آسیب دیده و تروماتیک نسبت به سلطه‌جویی تاریخی مسکو، تعهدات نابرابر و رفتارهای دوگانه‌ی آن است. تجربه‌ی این قرارداد، به جای آن که به تحکیم یک رابطه استراتژیک مبتنی بر اطمینان و منافع مشترک بینجامد، عملاً به بازتولید خاطرات جمعی دوران جنگ سرد، مداخلات شوروی و تجربه تحقیر سیاسی در ذهنیت نخبگان ایرانی منجر شد. چنین حافظه‌ای، که متأثر از ترومای مزمن تاریخی است، فضای سیاست‌گذاری خارجی ایران را نسبت به روسیه به شدت محافظه‌کارانه، واکنشی و فاقد جسارت راهبردی ساخته و در بزنگاه‌های تصمیم‌گیری، مانعی جدی در برابر اتخاذ سیاست‌هایی باثبات، بلندمدت و مستقل ایجاد کرده است.

### ۳-۵- بررسی حق وتو و موضع روسیه در برابر مسئله هسته‌ای ایران و نیروگاه اتمی بوشهر

روسیه همواره یکی از اعضای کلیدی شورای امنیت سازمان ملل متحد بوده و در مسائل مربوط به برنامه هسته‌ای ایران نقش محوری ایفا کرده است. اگرچه همکاری‌های طولانی‌مدت و چندوجهی بین ایران و روسیه، به‌ویژه در حوزه انرژی هسته‌ای وجود دارد، اما روسیه در موارد متعددی از حق وتوی خود در شورای امنیت استفاده نکرده و حتی به تصویب قطعنامه‌هایی رأی مثبت داده است که منجر به اعمال تحریم‌های گسترده علیه ایران شد.

رفتار روسیه در قبال پرونده هسته‌ای ایران هرگز بر مبنای یک اتحاد استراتژیک کامل نبوده، بلکه تابعی از توازن قدرت، منافع منطقه‌ای و محدودسازی نفوذ غرب در مجاورت مرزهای جنوبی این کشور بوده است. رأی مثبت روسیه به چهار قطعنامه تحریمی شورای امنیت علیه ایران، بدون استفاده از حق وتو، نشان می‌دهد که مسکو حتی در شدیدترین مراحل فشار غرب، ترجیح داده است نقش میانجی کنترل‌شده را ایفا کند تا مدافع بی‌قید ایران باشد. این تصمیم‌ها، در حالی اتخاذ شدند که ایران در آن مقاطع درگیر شدیدترین تهدیدات دیپلماتیک و تحریمی بود و انتظار یک رفتار متفاوت از «شریک راهبردی» خود داشت (Pifer, 2011:14).

در دوره زمانی ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰، روسیه در کنار دیگر اعضای دائم شورای امنیت، به‌خصوص در شرایطی که تهران به‌طور مکرر انتظار حمایت سیاسی از مسکو داشت، به تصویب مجموعه‌ای از قطعنامه‌های تحریمی علیه ایران رأی داد. این رفتار همسویی روسیه با غرب، به‌ویژه در موضوع تحریم‌ها، موجب تشدید ترومای سیاسی و روانی در روابط تهران و مسکو شده و به تقویت حس بی‌اعتمادی عمیق در میان نخبگان سیاسی ایران نسبت به روسیه انجامید. روسیه با توجه به اولویت‌های

ژئوپلیتیکی خود و به منظور حفظ منافع اقتصادی و سیاسی، همواره سیاستی محافظه کارانه و فرصت طلبانه نسبت به برنامه هسته‌ای ایران اتخاذ کرده است. این رویکرد، که در چارچوب حفظ توازن قدرت منطقه‌ای و جهانی شکل گرفته بود، باعث شد ایران احساس کند که روسیه هرگز یک متحد راهبردی حقیقی برای آن نبوده است. در این مسیر، مسکو به ویژه در حوزه غنی‌سازی اورانیوم، همواره به صورت گام به گام و محتاطانه عمل کرده و به جای حمایت بی‌قید و شرط، اقدامات محدودی برای اعمال فشار علیه برنامه هسته‌ای ایران انجام داده است (Stent, 2019: 132-138).

در سطح کلان‌تر، نقش روسیه در موضوع هسته‌ای ایران همواره تحت تأثیر اهداف ژئوپلیتیکی متغییر قرار داشته است. در مواقعی که روابط مسکو و واشنگتن تنش‌زا بوده، کارت ایران به عنوان ابزار چانه‌زنی در دستور کار قرار گرفته و در شرایط آرام‌تر، روسیه با احتیاط در کنار فشارهای غربی ایستاده است. در همین چارچوب، پس از تصویب قطعنامه ۱۹۲۹، روسیه بلافاصله فروش سامانه S-300 را به حالت تعلیق درآورد؛ تصمیمی که عملاً نشانه‌ای از تقدم ملاحظات فرامنطقه‌ای بر تعهدات دوجانبه تلقی شد.

در نهایت، سیاست هسته‌ای روسیه در قبال ایران مبتنی بر مدیریت تعادل ناپایدار بوده است. تعادلی که در آن مسکو ضمن حفظ سطحی از همکاری فنی و دیپلماتیک با تهران، از اعطای ظرفیت‌های راهبردی یا ورود به سطوح بالای اتحاد پایدار خودداری کرده است. این الگو به شکل‌گیری نوعی بی‌اعتمادی ساختاری، اضطراب ژئوپلیتیکی و حتی ترومای سیاسی در دستگاه سیاست‌گذاری ایران منجر شده است؛ احساسی که بر بسیاری از تصمیمات هسته‌ای، امنیتی و منطقه‌ای ایران در دو دهه اخیر سایه افکنده است.

هم‌زمان، روسیه پروژه نیروگاه بوشهر را که از دهه ۱۹۹۰ آغاز شد، با تأخیرهایی طولانی اجرا کرد؛ تأخیرهایی که هم‌زمان با اوج‌گیری تنش‌های هسته‌ای و تحریم‌ها شدت گرفت. الگوی رفتاری روسیه در این پروژه نه بر اساس انتقال کامل فناوری، بلکه بر پایه حفظ کنترل انحصاری بر زنجیره تأمین سوخت، تعمیرات و آموزش عمل کرده است. چنین الگویی عملاً امکان خودکفایی فنی را از ایران سلب کرده و وابستگی ساختاری آن را در بخش هسته‌ای تقویت کرده است.

مدل همکاری روسیه در بوشهر همچنین به گونه‌ای طراحی شده بود که سوخت مصرف شده باید به روسیه بازگردانده می‌شد، تا ایران نتواند به مرحله بازیافت یا توسعه چرخه مستقل برسد. این سازوکار در عمل بخشی از یک راهبرد بازدارنده چندلایه بود که از توسعه ظرفیت‌های صنعتی

بلندمدت در داخل ایران جلوگیری می‌کرد. چنین ساختاری با منطق محدودسازی ضمنی شکل گرفته بود، نه با هدف تقویت استقلال فناورانه ایران (Bahgat, 2007:41).

### ۳-۵-۱- پروژه نیروگاه اتمی بوشهر: نمادی از بدقولی و بی‌اعتمادی

پروژه نیروگاه هسته‌ای بوشهر یکی از مهم‌ترین نمادهای همکاری ایران و روسیه در حوزه انرژی هسته‌ای محسوب می‌شود. ایران این پروژه را به‌عنوان نمادی از همکاری راهبردی با روسیه تلقی می‌کرد، اما تأخیرهای مکرر و مشکلات متعدد، به‌ویژه از جانب طرف روسی، باعث شد این پروژه به یکی از عوامل کلیدی شکل‌گیری بی‌اعتمادی در روابط دو کشور تبدیل شود. بر اساس قرارداد اولیه، انتظار می‌رفت نیروگاه بوشهر در سال ۱۹۹۹ (۱۳۷۸) به بهره‌برداری برسد، اما تأخیرهای مکرر موجب شد که این پروژه تا سال ۲۰۱۱ (۱۳۹۰) تکمیل نگردد و به نمادی از ناکارآمدی و کم‌تعهدی روسیه در دیدگاه مقامات ایرانی بدل شود. این تأخیرها نه تنها بار مالی سنگینی بر دوش ایران گذاشت، بلکه در سطح دیپلماتیک نیز نشانه‌ای از ضعف تعهدات روسیه به‌عنوان شریک راهبردی تلقی شد.

در راستای پروژه نیروگاه هسته‌ای بوشهر، روسیه به‌طور مکرر از ارسال سوخت هسته‌ای مورد نیاز نیروگاه خودداری کرده است، امری که در دوران تحریم‌های هسته‌ای علیه ایران تشدید شد و مشکلات عدیده‌ای را برای تهران به وجود آورد. این کارشکنی در تأمین سوخت، که از منظر بسیاری از تحلیلگران به‌عنوان نمونه‌ای بارز از بدقولی و سوءمدیریت روسیه تلقی می‌شود، در طول زمان پیامدهای منفی اقتصادی و سیاسی قابل توجهی برجای گذاشت و به تدریج به شکاف و بی‌اعتمادی عمیق‌تر در روابط دوجانبه ایران و روسیه منجر شد.

رفتار روسیه در حوزه برنامه هسته‌ای ایران، به‌ویژه در پروژه نیروگاه بوشهر، موجب شده است که تهران به تدریج در سیاست خارجی خود نسبت به مسکو بازنگری جدی کند. این بازنگری، ناشی از شک و تردید عمیق درباره توانایی روسیه در ایفای نقش متحدی استراتژیک بوده است. تحلیل‌ها نشان می‌دهد که روسیه در تعاملات هسته‌ای و اقتصادی خود با ایران، اولویت را به حفظ منافع ملی و ژئوپلیتیکی خود داده و کمتر به منافع بلندمدت مشترک توجه کرده است (Parsi, 2007:112-114). در این راستا، ایران که به دنبال افزایش استقلال استراتژیک و کاهش وابستگی به قدرت‌های بزرگ است، رفتار روسیه را مانعی جدی برای تحقق اهداف هسته‌ای و گسترش روابط اقتصادی خود ارزیابی می‌کند و این موضوع تأثیر قابل توجهی بر رویکرد دیپلماتیک تهران نسبت به مسکو داشته است.

این روند موجب شد که ایران در حوزه برنامه هسته‌ای، به‌ویژه پس از سال ۲۰۱۱ و زمانی که همکاری‌های هسته‌ای با روسیه به اوج خود رسید، به دنبال گزینه‌های جایگزین در سطح بین‌المللی باشد. اعمال سیاست‌های تحریمی غرب علیه ایران، که در برخی موارد با حمایت روسیه نیز همراه بود، ترومای دیپلماتیک تهران را تشدید کرد و انگیزه‌ای برای گسترش روابط راهبردی با دیگر قدرت‌های جهانی مانند چین و هند فراهم آورد. در این چارچوب، ایران در تلاش برای ایجاد دیپلماسی چندجانبه در عرصه هسته‌ای و انرژی، سعی کرده است وابستگی خود به روسیه را کاهش دهد و موقعیت استراتژیک خود را تقویت کند.

در نهایت، رفتار روسیه در قبال پرونده هسته‌ای ایران و پروژه نیروگاه بوشهر تأثیری عمیق و چندلایه بر شکل‌گیری گرایش‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر جای گذاشت. برخلاف انتظاراتی که از یک شریک راهبردی وجود داشت، روسیه در بزنگاه‌های حساس نه تنها از منافع تهران حمایت نکرد، بلکه در موارد متعددی منافع ژئوپلیتیکی و اقتصادی خود را در تعارض با منافع ایران قرار داد. حمایت ضمنی یا سکوت در برابر تحریم‌های بین‌المللی، تأخیرهای مکرر در تکمیل پروژه بوشهر و رویکرد محاسبه‌گرایانه در قبال تعهدات فنی و سیاسی، به مرور موجب شکل‌گیری نوعی «تروما دیپلماتیک» در حافظه نهادی سیاست‌گذاری خارجی ایران شد؛ ترومایی که روسیه را نه به‌عنوان یک متحد قابل اعتماد، بلکه به‌مثابه الگویی منفی و مبهم از شراکت نابرابر در ذهنیت راهبردی ایران تثبیت کرد. بر همین اساس، این تجربه به‌عنوان یک نقطه عطف در بازتعریف سیاست خارجی کشور عمل کرد و نقش مهمی در جهت‌گیری تهران به سوی تقویت دیپلماسی مستقل، چندجانبه‌گرایانه و کاهش تدریجی وابستگی به قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه روسیه ایفا نمود.

### ۳-۶- موضع‌گیری روسیه در خصوص مالکیت ایران بر جزایر سه‌گانه

یکی از مهم‌ترین مصادیق تقویت احساسات تروماتیک در سیاست خارجی ایران نسبت به روسیه، موضع‌گیری مسکو در قبال مالکیت ایران بر جزایر سه‌گانه‌ی تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی است. این جزایر که شواهد تاریخی، حقوقی و فرهنگی متعددی مبنی بر تعلق آن‌ها به ایران وجود دارد، به‌طور سنتی یکی از خطوط قرمز جمهوری اسلامی در زمینه‌ی تمامیت ارضی محسوب می‌شوند. با این حال، در دو نوبت مشخص (نشست مراکش در آذرماه و نشست شورای همکاری خلیج فارس در تیرماه)، وزارت خارجه روسیه در بیانیه‌هایی مشترک با کشورهای عربی، به نحوی از طرح مسئله‌ی مالکیت این جزایر در مراجع بین‌المللی و گفت‌وگوهای دوجانبه حمایت کرد این

جزایر از دیرباز در گفتمان سیاسی ایران به‌عنوان نماد تمامیت ارضی و حیثیت تاریخی تعریف شده‌اند و هر گونه تردید در مالکیت آن‌ها، نوعی تهدید هستی‌شناختی محسوب می‌شود (Gause, 2014: 8-11).

این موضع‌گیری از سوی افکار عمومی و نخبگان سیاسی ایران نه‌تنها به‌عنوان یک رفتار غیردوستانه تلقی شد، بلکه فراتر از آن، به مثابه خروجی از چارچوب روابط راهبردی و عبور از مرزهای هویتی-امنیتی ایران فهمیده شد. بر اساس نظریه امنیت هستی‌شناختی<sup>۱</sup> که توسط میتزن<sup>۲</sup> ارائه شده است، کشورها به حفظ تداوم و ثبات درک‌شده از هویت خود در عرصه سیاست بین‌الملل نیازمندند و هر گونه تهدید به این تداوم، ممکن است باعث تجربه‌ای تروماتیک شود (Mitzen, 2006: 347).

رفتار روسیه از منظر سیاست‌گذاران و نخبگان ایرانی، یادآور تجربیات تاریخی تلخ قدرت‌های بزرگ در تضعیف تمامیت ارضی ایران است؛ از جمله مواردی چون قرارداد ترکمانچای، تقسیمات استعماری خلیج فارس و حمایت شوروی از جدایی‌طلبان شمال ایران پس از جنگ جهانی دوم. تحلیل این رفتار روسیه از منظر نظریه امنیت هستی‌شناختی حاکی از آن است که چنین موضع‌گیری‌هایی نه‌تنها فضای همکاری را تضعیف می‌کنند بلکه موجب برانگیختن حافظه‌های تاریخی بد می‌شود. بر این اساس در سیاست خارجی (Bar-Tal, 2007:153)، این وقایع تاریخی «حافظه رنج» عمیقی را در ذهن تصمیم‌گیران ایرانی نهادینه ساخته است. بنابراین، هر اقدام مشابه، حتی اگر صرفاً نمادین باشد، به‌عنوان بازنمایی الگوهای بی‌اعتمادی گذشته تفسیر شده و واکنش‌های عاطفی و راهبردی شدیدی را برمی‌انگیزد.

علاوه بر این، از منظر روان‌شناسی سیاسی (Jervis, 1997:127; Kydd, 2000: 335)، مواجهه با اقداماتی که به افزایش شکاف درک متقابل و کاهش اعتماد منجر می‌شوند، می‌تواند کشورها را به سوی رفتارهای تدافعی، بدبینی مزمن و حتی فلج راهبردی سوق دهد. در زمینه ایران، بازتولید حس خیانت از سوی شریکی مانند روسیه باعث افزایش احتیاط در توافقات استراتژیک، تلاش برای موازنه‌سازی با قدرت‌های دیگر (نظیر چین) و عدم اتکا به حمایت‌های سیاسی و امنیتی مسکو گردیده است.

<sup>1</sup> Ontological Security

<sup>2</sup> Mitzen

در همین راستا، اشاره به رفتار روسیه در قبال اوکراین، از جمله الحاق کریمه و چهار استان دیگر و زیر سوال بردن حاکمیت یک کشور دارای عضویت دائم در سازمان ملل، نشان می‌دهد که این کشور در صورت تعارض منافع، به اصول بنیادینی چون تمامیت ارضی پایبند نمی‌ماند. در نتیجه، حمایت روسیه از طرح ادعای امارات درباره جزایر ایرانی، نه تنها اعتبار حقوقی ندارد، بلکه با سابقه‌ای از بی‌ثباتی در رویکرد روسیه نسبت به تمامیت ارضی دیگر کشورها همراه است. این پیشینه، استدلال ایران را درباره غیرقابل اتکا بودن این نوع حمایت‌ها تقویت کرده و به بازتولید بی‌اعتمادی در سطوح عالی تصمیم‌گیری سیاست خارجی دامن می‌زند.

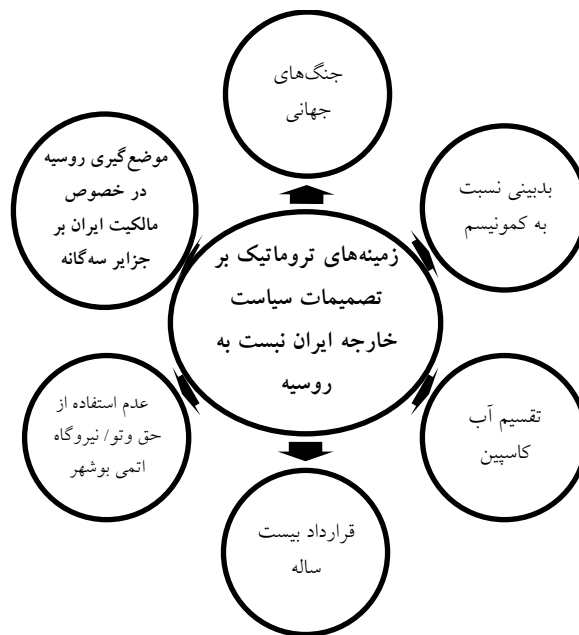
فرا تراز ابعاد نمادین، رویکرد روسیه در قبال مسئله جزایر سه‌گانه را می‌توان در چارچوب الگوی کلی سیاست خارجی این کشور در قبال منازعات سرزمینی و نزاع‌های حاکمیتی تحلیل کرد. رفتار روسیه در سال‌های اخیر، چه در فضای پسا شوروی و چه در غرب آسیا، نشان دهنده الگوی مشخصی از اولویت دادن به منافع تاکتیکی کوتاه‌مدت بر اصول حقوق بین‌الملل است (Allison, 2014: 1258). در چنین الگویی، حتی در روابطی که ظاهراً راهبردی تلقی می‌شوند، مسکو همواره تلاش کرده است تا با اتخاذ مواضع دوپهلوی، حداکثر انعطاف ژئوپلیتیکی را برای خود حفظ کند (Kozhanov, 2018: 1-35).

در مورد خاص جزایر ایرانی، تحلیل گفتمان رسانه‌ای و دیپلماتیک روسیه نشان می‌دهد که بیانیه‌های مشترک با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، از واژگانی استفاده می‌کنند که فضای تفسیرپذیر و غیردقیق دارند؛ عباراتی مانند «ضرورت حل و فصل اختلافات از طریق گفت‌وگو» که در ظاهر بی‌طرفانه‌اند، اما عملاً مشروعیت تاریخی و حقوقی حاکمیت ایران را زیر سؤال می‌برند. چنین رویکردی، نه صرفاً یک موضع دیپلماتیک، بلکه سازوکاری برای حفظ موقعیت روسیه به‌عنوان بازیگر موازنه‌ساز در منازعات منطقه‌ای است.

این رفتار را می‌توان در بافت رقابت‌های روسیه با ایالات متحده و اتحادیه اروپا نیز بررسی کرد. حمایت ضمنی از ادعاهای امارات، علاوه بر هم‌سویی مقطعی با مواضع عربستان و شرکای خلیجی، نوعی پیام ضمنی به غرب است؛ مبنی بر این که روسیه می‌تواند قواعد بازی در خلیج فارس را نیز تحت تأثیر قرار دهد (Trenin, 2018:101). این منطق رقابتی چندلایه، الزاماً به معنای خصومت مستقیم با ایران نیست، اما پیامد آن، تضعیف اعتماد راهبردی میان تهران و مسکو است اعتمادی که پیشاپیش تحت فشار خاطرات تاریخی و تجربیات معاصر شکننده شده است.

از منظر نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل، چنین رفتارهایی مصداق الگوی «اتلاف‌های شکننده» هستند؛ جایی که بازیگران در نبود ارزش‌های مشترک هویتی، صرفاً در چارچوب ملاحظات ابزاری با یک‌دیگر همکاری می‌کنند. نتیجه چنین مشارکت‌هایی، عدم تعهد پایدار و آمادگی مکرر برای بازتعریف منافع، بسته به تغییرات ژئوپلیتیکی است.

در واکنش به این وضعیت، بخش‌هایی از جامعه نخبگانی ایران نیز بر ضرورت بازاندیشی در سیاست چندجانبه‌گرایانه با محوریت شرق تأکید کرده‌اند. بر خلاف تصور عمومی مبنی بر این که نزدیکی به روسیه می‌تواند موازنه‌ای در برابر فشار غرب فراهم کند، این تجربه نشان داده که حتی در میان قدرت‌های غیرغربی نیز دغدغه‌های ژرف هویتی و امنیتی ایران به‌طور کامل درک نمی‌شود. از همین رو، گفتمان بی‌اعتمادی در لایه‌های تحلیلی و راهبردی بازتولید می‌شود و به جای تحکیم اتحاد، فاصله‌گذاری تدریجی را در روابط دو کشور تثبیت می‌کند.



نمودار-۱. زمینه‌های تروماتیک بر تصمیمات سیاست خارجی ایران نسبت به روسیه (منبع: نگارنده)

## نتیجه‌گیری

سیاست خارجی ایران در قبال یکی از بازیگران کلیدی شمالی، بازتابی از تعامل پیچیده میان منافع مادی و الگوهای معنایی نهادینه شده در حافظه تاریخی ملی است. بررسی تحلیلی این سیاست

از منظر سازه‌انگاری نشان می‌دهد که روایت‌های تاریخی نهادینه شده، از جمله تجربه‌های تحقیر، سلطه و بی‌وفایی در روابط گذشته، نقش محوری در شکل‌دهی به گفتمان‌های حاکم بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایفا کرده‌اند. این گفتمان‌ها با بازتولید احساس ناامنی، بی‌اعتمادی و نگرش مبتنی بر احتیاط راهبردی، مانع از شکل‌گیری الگوهای پایدار و متقارن در تعاملات دوجانبه شده‌اند و در نتیجه، سیاست خارجی را در موقعیتی تدافعی و واکنشی تثبیت کرده‌اند. ترومای نهادینه شده، نه تنها ادراک تصمیم‌گیران را نسبت به فرصت‌ها و تهدیدات موجود تحت تأثیر قرار داده، بلکه موجب محدودسازی ظرفیت مانور راهبردی در تعامل با ساختار بین‌المللی گردیده است. چنین شرایطی سبب شده که سیاست خارجی نتواند به‌طور کارآمد میان الزامات ژئوپلیتیکی و ضرورت‌های هویتی توازن برقرار کند و در نتیجه، واکنش‌ها اغلب بیش از آن که معطوف به آینده‌سازی فعالانه باشند، در چارچوب بازتکرار گذشته‌ای متزلزل و آسیب‌زا شکل گرفته‌اند.

در جریان جنگ دوازده روزه میان جمهوری اسلامی و رژیم صهیونیستی، بی‌تفاوتی آشکار و سکوت دیپلماتیک روسیه در برابر حملات مستقیم به خاک ایران، بار دیگر حافظه آسیب دیده و تروماهای تاریخی ناشی از بی‌اعتمادی نسبت به مسکو را فعال کرد. انتظار ایران برای موضع‌گیری همدلانه یا حتی بازدارنده از سوی روسیه، نه تنها برآورده نشد، بلکه انفعال آشکار مسکو در قبال نقض تمامیت سرزمینی ایران، این تصور را تقویت کرد که روسیه در بزنگاه‌های امنیتی، منافع خود را بر تعهدات اعلامی ترجیح می‌دهد. این تجربه تلخ، با افزودن یک لایه جدید به مجموعه‌ی تروماهای تاریخی روابط دوجانبه، به‌گونه‌ای ملموس بر تصمیمات سیاست خارجی ایران تأثیر خواهد گذاشت و سیاست‌گذاران را نسبت به اتکای راهبردی به روسیه، محتاط‌تر، سردتر و در مواردی متمایل به تنوع بخشی به ائتلاف‌های منطقه‌ای و بین‌المللی خواهد کرد.

برونرفت از این وضعیت مستلزم بازسازی مفهومی سیاست خارجی بر پایه بازاندیشی در بنیان‌های هویتی، رهایی از روایت‌های تثبیت شده و بازتعریف منافع ملی در چارچوب یک عقلانیت بین‌دینی و چندلایه است. تنها در این صورت است که می‌توان از دور باطل بی‌اعتمادی و تردید عبور کرده و الگویی باثبات، منعطف و متوازن برای تعامل با قدرت‌های خارجی در ساختار جهانی متحول ایجاد نمود.

در این چارچوب، فهم سیاست خارجی نه صرفاً در قالب تحلیل ترجیحات لحظه‌ای یا واکنش به محیط بین‌المللی، بلکه به‌مثابه برساخته‌ای تاریخی، هویتی و گفتمانی قابل تحلیل است؛ برساخته‌ای که در آن معناها، خاطرات جمعی و تجربه‌های انباشته شده تاریخی به‌مثابه متغیرهای علی در تولید

و بازتولید رفتار سیاسی ایفای نقش می‌کنند. بنابراین، هرگونه تحول پایدار در جهت‌گیری سیاست خارجی مستلزم مداخله در سطح گفتمانی و بازنویسی معنای مسلطی است که طی دهه‌ها، سیاست‌گذاری را در چارچوب هراس، تردید و بی‌اعتمادی نهادینه شده تعریف کرده‌اند. بازتعریف این معناها می‌تواند امکان عبور از سیاست خارجی صرفاً واکنشی به سوی سیاستی فعال، ترکیبی از واقع‌گرایی هنجاری و عمل‌گرایی هویتی را فراهم سازد؛ سیاستی که ضمن لحاظ کردن الزامات ساختاری، از ظرفیت خلق آینده‌ای متفاوت نیز برخوردار باشد.

### پی‌نوشت

۱. گرچه وقایعی چون جنگ‌های ایران و روسیه و معاهدات گلستان و ترکمانچای از نظر تاریخی اهمیت بالایی دارند، اما در طراحی این پژوهش تلاش شد نقطه‌ی آغاز تحلیل بر نخستین گره‌گاه تاریخی‌ای متمرکز شود که ساختار روابط ایران و روسیه را در قالبی مدرن و مبتنی بر نظام دولت‌محور بین‌المللی تعریف می‌کند. از این منظر، انتخاب جنگ جهانی اول به‌عنوان نقطه عزیمت نظری مقاله آگاهانه بوده، چرا که از این دوره به بعد است که روابط دو کشور به‌طور هم‌زمان در بستر ساختارهای بین‌المللی جدید، و در تعامل با نظم‌های قدرت منطقه‌ای و جهانی، معنا می‌یابد. ورود به جنگ‌های ایران و روسیه در قرن نوزدهم، مستلزم تحلیل عناصر تاریخی همچون ساخت قدرت قاجار، ضعف نهاد دولت، و حتی ویژگی‌های روان‌شناختی تصمیم‌گیران آن دوران است؛ عواملی که چارچوب نظری این مقاله (با تمرکز بر تروما در بستر نظام بین‌الملل مدرن) آن را پوشش نمی‌دهد و از حوزه‌ی روابط بین‌الملل صرف، به سمت تاریخ‌نگاری سیاسی یا تحلیل‌های روان‌محور ملی تغییر جهت می‌دهد. در نتیجه، با هدف حفظ انسجام نظری و تمرکز بر ساحت بین‌المللی تروما، مرز آغاز تحلیل به‌طور روشن از مقطع پساجنگ اول جهانی در نظر گرفته شده است.

### تعارض منافع

بنا بر اظهار نویسندگان، مقاله پیش‌رو فاقد هر گونه تعارض منافع بوده است.

### Translated References to English

- Abilov, S., Mahmudlu, C., Abdullayev, N. (2020). Contested Waters: Implications of the 2018 Convention on the Legal Status of the Caspian Sea and the Future of the Trans-Caspian Pipeline. *Insight Turkey*, Vol. 22(4), pp. 229–250
- Abrahamian, E. (2008). *A history of modern Iran*. Cambridge University Press
- Adams, R., Heimann, C.F.L., & Kampf, Z. (2024). How do states reminisce? Building relations through bonding narratives. *Cooperation and Conflict*, 59(1), 23–41
- Adib-Moghaddam, A. (2006). *The International Politics of the Persian Gulf: A Cultural Genealogy*. London: Routledge
- Afary, J. (1996). *The Iranian Constitutional Revolution, 1906–1911: Grassroots Democracy, Social Democracy, and the Origins of Feminism*. Columbia University Press

- Agha Hosseini, A.R., Emam Jome Zadeh, J. and forooghi, A. (2013). Government, Identity and Foreign Policy in the Curent Iran ( 1925-2011). *Political Strategic Studies*, 2(7), 125-146. [In Persian]
- Akiner, S. (2004). *The Caspian: Politics, Energy, and Security*. New York: Routledge
- Allison, R. (2014). Russian 'deniable' intervention in Ukraine: How and why Russia broke the rules. *International Affairs*, 90(6), 1255–1297.
- Ansari, A.M. (2003). *Iran, Islam and Democracy: The Politics of Managing Change*. Chatham House Publishers
- Axworthy, M. (2013). *Revolutionary Iran: A History of the Islamic Republic*. London: Penguin
- Bar-Tal, D. (2007). Sociopsychological foundations of intractable conflicts. *American Behavioral Scientist*, 50(11), 1430–145r
- Bahgat, G. (2020). *Proliferation of Nuclear Weapons in the Middle East*, University Press of Florida
- Bleiker, R. (2001). The aesthetic turn in international political theory. *Millennium: Journal of International Studies*, 30(3), 509–533
- Brzezinski, Z. (1998). *The Grand Chessboard: American Primacy and Its Geostrategic Imperatives*. Basic books
- Caspian Policy Center. (2025). *Russia–Iran Strategic Partnership Treaty Highlights Bilateral Priorities*. Washington, DC: Caspian Policy Center  
<https://www.caspianpolicy.org/research/security/russia-iran-strategic-partnership-treaty-highlights-bilateral-priorities>
- Checkel, J. T. (1998). The constructivist turn in international relations theory. *World Politics*, 50(2), 324–348
- Chufrin, N.B. (2001). *The Security of the Caspian Sea Region*. SIPRI/Oxford University Press 169–170
- Cooley, A., & Nexon, D.H. (2020). *Exit from Hegemony: The Unraveling of the American Global Order*. Oxford University Press
- Cronin, S. (2007). *Tribal Politics in Iran: Rural Conflict and the New State, 1921–1941*. Routledge
- Dehghani Firoozabadi, J. (2014). *Foreign policy of the Islamic Republic of Iran*. Samat Publications. [In Persian]
- Edkins, J. (2003). *Trauma and the memory of politics*. Cambridge University Press
- Eldoh. (2025). With Friends Like These: Moscow Quietly Gains from Iran's Misfortune, *Geopolitical Monitor*, <https://www.geopoliticalmonitor.com/with-friends-like-these-moscow-quietly-gains-from-irans-misfortune>
- Ensaaf News. (2023). *How did the diplomacy of Ahmad Ghavam and Hossein Ala save Iran from being partitioned by Stalin's Soviet Union?* <https://ensafnews.com/433738>. [In Persian]
- Eslami, R., Akbari, Z. (2018). USSR Impact on Defining Iran's Foreign Policy Themes under the Second Pahlavi (1953-1979). *Foreign Relations History*, 19(76), 57-96. [In Persian]
- Fairclough, N. (1995). *Critical discourse analysis: The critical study of language*. Longman
- Finnemore, M., & Sikkink, K. (1998). International norm dynamics and political change. *International Organization*, 52(4), 887–917
- Gause, F. G. (2014). *Beyond sectarianism: The new Middle East cold war*. Brookings Doha Center Analysis Paper, (11)
- Hashemi Movahed, P. (2022). Economic relations between the Islamic Republic of Iran and the Russian Federation; opportunities and obstacles. *Economic Security*, 10(7-8), 1–23. [In Persian]
- Holsti, K.J. (1983). *The fundamentals of international policy analysis* (B. Mostaghimi & M. Taremsari, Trans.). Foreign Affairs Publications. (Original work published 1967) . [In Persian]

- Holiday, F. (1986). *Dictatorship and Development in Iran: The Reign of the Shah*. Cambridge University Press
- Hopf, T. (2002). *Social construction of international politics: Identities and foreign policies, Moscow, 1955 and 1999*. Cornell University Press
- Hopf, T. (2010). The logic of habit in International Relations. *European Journal of International Relations*, 16(4):539-561
- Jervis, R. (1976). *Perception and misperception in international politics*. Princeton University Press
- Kamali, H. (2011). The violation of Iran's neutrality in World War I and its consequences. *Political Studies*, 4(14), 127-150. [In Persian]
- Kasravi, A. (1977). *The eighteen-year history of Azerbaijan*. Amir Kabir Publications. [In Persian]
- Keddie, N.R. (2003). *Modern Iran: Roots and results of revolution* (2nd ed.). Yale University Press
- Kınık, H. (2020). The Legal Status of the Caspian Sea: An Iranian Perspective, *The International Journal of Economic and Social Research* 16(16)
- Khalili, M., Soleymani, Z., Eshrati Khalil Abadi, F. (2013). Revisiting Azerbaijan Crisis based on Michael Brecher's Model of Crisis Management. *Foreign Relations History*, 14(55), 147-184. [In Persian]
- Kortunov, A. (2017, January 16). Iran, Russia and the West. Memorandum No. 6742. Russian International Affairs Council (RIAC).
- Kozhanov, N. (2018). Russia's policy in the Middle East Motivations and Methods. 1-35
- Kydd, A.H. (2000). Trust, reassurance, and cooperation. *International Organization*, 54(2), 325-357
- Limbirt, J.W. (2009). *Negotiating with Iran: Wrestling the Ghosts of History*. Washington, D.C.: United States Institute of Peace Press
- Majd, M. (2003). *The Great Famine of Persia, 1917-1919*. Cambridge: Cambridge University Press
- Mahdavi, H. (1999). On the margins of foreign policy: From the National Movement era to the revolution (1948-1980). Gofrar Publications. [In Persian]
- Malek Yazdi, M.K. (1983). *The uproar of Iran's evacuation*. Selsela Publications.
- Martin, V. (2014). *Iran between Islamic Nationalism and Secularism: The Constitutional Revolution of 1906*. I.B. Tauris
- McGhee, B. (2023). The Double-Edged Sword: Examining the Contradictory Nature of SAVAK and The U.S.-Iran Clency Relationship. *History in the Making*:6(16)
- McGlynn, J. (2023). Illiberal memory across borders: Russian conceptualizations and uses of history abroad. *Journal of Illiberalism Studies*, 3(3), 23-45
- Milani, A. (2011). *The Shah*. Palgrave Macmillan
- Miller, A.I. (2024). "Global Memory Culture in Doubt". *Russia in Global Affairs*, 22(3), 32-44
- Mirfakhraei, S.H. (2024). Structural Components Influencing the Model of Iran-Russia Relations (2015-2023). *Political Strategic Studies*, 13(51), 167-198. [In Persian]
- Mitzen, J. (2006). Ontological security in world politics: State identity and the security dilemma. *European Journal of International Relations*, 12(3), 341-370.
- Moshirzadeh, H. (2023). Traumatic narratives emotions and foreign policy: Theoretical hypotheses on the basis of Iranian experiences. *Pizhūhish-i Siyāsāt-i Nazārī*, 32 (2), 77-106. [In Persian]
- Motaghi, E., Moosavi, S.L. (2015). The relative effectiveness of Iran's foreign policy in World War II. *POLITICAL QUARTERLY*, 45(3), 781-799. [In Persian]
- Moravej, K. (2011). *The SAVAK and the Cold War: Counter-Intelligence and Foreign Intelligence (1957-1968)* <https://research.manchester.ac.uk/en/organisations/the-university-of-manchester>

- Neumann, I.B. (2002). Returning practice to the linguistic turn: The case of diplomacy. *Millennium: Journal of International Studies*, 31(3), 627–651
- Omidi, A. (2011). Structural Challenges of Iran-Russia Strategic Relations: Iranian's Anti Imperialism Approach and Russian Pragmatism. *Central Eurasia Studies*, 4(8), 43-64. [In Persian]
- Parsi, T. (2007). *Treacherous Alliance: The Secret Dealings of Israel, Iran, and the United States*. Yale University Press
- Pierson, P. (2000). Increasing returns, path dependence, and the study of politics. *American Political Science Review*, 94(2), 251–267
- Pifer, S. (2011). *The Trilateral Process: The United States, Ukraine, Russia and Nuclear Weapons*, Brookings Institution
- Roomi, F. (2020). Russia's place in foreign policy of Islamic Republic of Iran. *POLITICAL QUARTERLY*, 50(2), 589-610. [In Persian]
- Shuster, W.M. (1912). *The Strangling of Persia*. New York: The Century Co
- Stent, A.E. (2018). *Putin's World: Russia Against the West and with the Rest*. Twelve.
- Taher Ahmadi, M. (2014). *The history of Iran-Soviet Union relations 1946-1966*. Office of Publications, Ministry of Foreign Affairs. [In Persian]
- Tabatabai, J. (2004). *The decline of political thought in Iran*. Kavir Publications. [In Persian]
- Trenin, D. (2018). *What Is Russia Up to in the Middle East?*, Cambridge UK: Polity Press
- UNTC: Treaty on the Basis of Mutual Relations and Principles of Cooperation between Iran and Russia <https://treaties.un.org/Pages/showDetails.aspx?objid=0800000280080a13>
- Van Dijk, T.A. (1998). *Ideology: A multidisciplinary approach*. SAGE Publications
- Wendt, A. (1992). Anarchy is what states make of it: The social construction of power politics. *International Organization*, 46(2), 391–425
- Wendt, A. (1999). *Social Theory of International Politics*. Cambridge: Cambridge University Press
- Zehfuss, M. (2002). *Constructivism in International Relations: The Politics of Reality*. Cambridge: Cambridge University Press
- Zouqi, I. (2005). *Iran and the great powers in World War II*. Nashr-e Nay. [In Persian]